



آئین دادرسی کیفیت

کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

استاد مربوطه بناب آقای دکتر مهدی حسینی شیری

۴.....	اهمیت آئین دادرسی کیفری
۴.....	انواع سیستم های دادرسی کیفری
۴.....	سیستم دادرسی اتهامی
۵.....	صلاحیت کیفری
۵.....	وظایف و اختیارات داسرای عمومی و انقلاب
۵.....	وظایف داسرای عمومی و انقلاب در امور کیفری
۵.....	وظایف داسرای عمومی و انقلاب در امور حقوقی
۶.....	وظایف و اختیارات داسرای دیوانعالی کشور
۸.....	تعریف صلاحیت
۹.....	انواع صلاحیت
۹.....	صلاحیت ذاتی:
۱۳.....	صلاحیت نسبی
۱۳.....	معیار میزان مجازات قانونی
۱۳.....	معیار محل وقوع جرم
۱۴.....	تشخیص محل وقوع جرم
۱۴.....	جرائم مستمر
۱۴.....	جرائم اعتیادی (جرایم به عادت)
۱۴.....	شروع به جرم
۱۵.....	محل وقوع عنصرمادی و محل حصول نتیجه
۱۵.....	جرائم مطبوعاتی
۱۶.....	بررسی صلاحیت نسبی در خصوص جرائم ارتكابی در کشتی ها و هواپیماها
۱۶.....	الف. کشتی های خارجی خصوصی
۱۶.....	ب. کشتی های خارجی جنگی
۱۷.....	ج. کشتی های خارجی دولتی غیر جنگی
۱۸.....	د: هواپیماهای خارجی
۲۰.....	صلاحیت شخصی
۲۰.....	صلاحیت شخصی در قوانین ایران
۲۲.....	جرایم رؤسای سه قوه
۲۳.....	صلاحیت اضافی

۲۳	۱) جرائم غیر قابل تفکیک (تعقیبات غیر قابل تفکیک):
۲۳	صلاحیت مرجع قضایی نسبت به اتهامات متعدد یک متهم:
۲۵	صلاحیت مرجع قضایی نسبت به اتهام واحد متهمین متعدد
۲۵	صلاحیت مرجع قضایی در خصوص جرائم مرتبط
۲۶	بررسی م ۱۸۴ ق.آ.د.ک
۲۷	مراجع تخصصی در فصل مستقلی بررسی کامل شود
۲۷	اختلاف در صلاحیت
۳۳	احاله
۳۳	ارکان احاله
۳۵	موارد احاله
۳۷	نیابت قضایی
۳۷	ارکان نیابت قضایی
۳۷	موارد نیابت قضایی
۳۸	بررسی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب با اصلاحات بعدی

اهمیت آیین دادرسی کیفری

برای تحقق عدالت قضایی می‌بایست قوانین ماهوی (مثل قانون مجازات اسلامی) و قوانین شکلی (مثل قانون آیین دادرسی کیفری) به نحو مطلوبی تکمیل گردند. حدّ اعلای عدالت قضایی در پرتو قوانین ماهوی عبارت است از:

(الف) تناسب بین جرم و مجازات

(ب) تناسب مجازات‌ها با یکدیگر

در نتیجه عدالت قضایی در سایه قوانین ماهوی به طور کامل محقق نمی‌شود به همین لحاظ تراکم و کثرت قوانین ماهوی پذیرفته نیست. اما تحقق عدالت قضایی به موجب قوانین شکلی برابر است با دادرسی منصفانه؛ یعنی دادرسی‌ای که در آن بین حقوق شاکی و متهم تساوی وجود داشته باشد (اصطلاحاً بین شاکی و متشاکی تساوی سلاح وجود داشته باشد) در نتیجه عدالت قضایی بیشتر در قالب قوانین شکلی از جمله آیین دادرسی کیفری محقق می‌شود لذا کثرت و تورم قوانین شکلی امری مطلوب است.

انواع سیستم‌های دادرسی کیفری

سیستم‌های دادرسی کیفری در کشورهای مختلف جهان بسیار متنوع است اما مهم‌ترین این سیستم‌ها عبارتند از:

سیستم دادرسی اتهامی: تقریباً اولین سیستمی است که در کشورها ایجاد شد و خصوصیات بارز آن عبارتند از:

(الف) علنی بودن: مردم آزادانه حق حضور در جلسه رسیدگی را داشتند.

(ب) شفاهی بودن

(ج) ترافعی بودن: یعنی جلسه رسیدگی تبدیل به جلسه بحث و مجادله بین شاکی و متهم می‌شود و قاضی هم بیطرفانه این اظهارات را می‌شنود و نهایتاً حکم صادر میکند (مشابه دادگاه حقوقی).

این سیستم منافع متهم را به خوبی تامین میکند (آزادی گرایي).

(۲) سیستم دادرسی تفتیشی: مهمترین ویژگی‌های این سیستم به قرار ذیل اند:

(الف) غیر علنی بودن (سری بودن)

(ب) کتبی بودن: تمام اظهارات متهم مکتوب میشود تا احیاناً در سایر مراحل رسیدگی علیه او استفاده شود.

(ج) غیر ترافعی بودن: یعنی قاضی و دادستان تکلیف ندارند همانطور که در جمع‌آوری ادله "علیه" متهم می‌کوشند، در جمع‌آوری ادله "له" او نیز تلاش کنند.

این سیستم منافع جامعه را به خوبی تامین میکند (امنیت گرایي).

۳) سیستم دادرسی مختلط (فرانسوی): از آنجا که این سیستم اختلاطی از دو سیستم اتهامی و تفتیشی است به آن سیستم مختلط گویند. در این سیستم رسیدگی در دادسرا (مرحله تعقیب و تحقیق)، به صورت تفتیشی و رسیدگی در دادگاه (مرحله محاکمه)، به صورت اتهامی است.

این سیستم هم منافع متهم و هم منافع جامعه را به خوبی تامین میکند (آزادی گرایي و امنیت گرایي). سیستم دادرسی ایران در حال حاضر، سیستم مختلط است.

در مجموع باید گفت که سیستم دادرسی مناسب سیستمی است که ابتدائاً تشکیلات و سازمان قضایی را ایجاد کند و سپس اصول محاکمات جزایی را بیان نماید.

صلاحیت کیفری

ناچاریم قبل از آغاز بحث در خصوص صلاحیت، سازمان قضایی ایران را مختصراً بررسی نمائیم. سازمان قضایی ایران، **دادسرا - دادگاه** است. دادسراها یا عمومی اند یا اختصاصی که در هر صورت قواعد مربوط به هر دادسرا در خصوص صلاحیت از قواعد دادگاه مربوطه خود تبعیت می کند. به عنوان مثال دادسرای عمومی و انقلاب از دادگاه عمومی و انقلاب تبعیت می کند.

سه نوع دادسرا داریم که عبارتند از:

دادسرای عمومی و انقلاب

دادسرای دیوانعالی کشور

دادسراهای اختصاصی مثل دادسرای نظام یا دادسرای ویژه روحانیت.

وظایف و اختیارات داسرای عمومی و انقلاب:

وظایف داسرای عمومی و انقلاب در امور کیفری: دادسرا در امور کیفری در سه مرحله دخالت دارد:

الف) در مرحله تحقیقات مقدماتی مثل تعقیب جرم و تحقیق از متهم و بازجویی و ...

ب) در مرحله رسیدگی در دادگاه که دادستان یا نماینده اش از کیفرخواست صادره دفاع می کنند. و حق اعتراض به برخی از احکام.

ج) در مرحله اجرای احکام کیفری که همانطور که می دانیم دادسرا مجری اجرای احکام کیفری است.

وظایف داسرای عمومی و انقلاب در امور حقوقی: دادسرا وظیفه رسیدگی به امور حسبی (امور غیر ترافعی) مثل تعیین قیم، احراز رشد، نصب امین، مهر و موم ترکه و ... را دارد.

وظایف و اختیارات دادرسی دیوانعالی کشور:

- ۱) نظارت بر حسن اجرای قوانین در دادرسیها و دادگاهها. مثلاً می‌تواند نسبت به حکمی که مخالف قانون می‌داند اعتراض کند.
- ۲) شرکت در هیأت عمومی دیوانعالی کشور جهت صدور آراء وحدت رویه.
- ۳) درخواست احاله پرونده کیفری.
- ۴) وظایف و اختیارات به موجب قوانین خاص. مثلاً مطابق قانون مبارزه با مواد مخدر با اینکه حکم دادگاه انقلاب در خصوص مواد مخدر قطعی است اما دادستان کل کشور (رئیس دادرسی دیوانعالی) یا رئیس دیوانعالی کشور می‌تواند نسبت به این احکام به تجدیدنظرخواهی رسیدگی کنند.

در مورد دادرسی دیوانعالی کشور نکات زیر لازم به ذکر است:

سابقاً دادرسی دیوانعالی کشور، حق رسیدگی به جرائم وزرا، حق اعاده دادرسی در امور کیفری و حق فرجام خواهی در امور کیفری را هم داشت که امروزه این موارد از وظایف و اختیارات دادرسی دیوانعالی کشور نیست.

رئیس دادرسی دیوانعالی کشور، دادستان کل کشور است که دادستان کل کشور بر اساس اصل ۱۶۲ قانون اساسی باید مجتهد باشد.

دادرسی دیوانعالی کشور، بازپرس ندارد چون امر تعقیب در آن انجام نمی‌شود.

سیر تاریخی قوانین موثر در شکل‌گیری آیین دادرسی کیفری

مهمترین قوانینی که از حیث تاریخی در آیین دادرسی کیفری ایران تأثیر داشته و به نوعی سازمان قضایی ایران را ایجاد کرده اند عبارتند از:

قانون اصول تشکیلات عدلیه، محاضر شرعیه و حکام صلیحیه (مصوب ۱۲۹۰/۴/۲۶ برابر با ۲۱ رجب ۱۳۲۹)

قانون اصول محاکمات جزایی (مصوب ۱۲۹۰/۶/۱۱ برابر با ۹ رمضان ۱۳۳۰)

میشاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی (مصوب ۱۳۴۵/۹/۲۵ برابر با ۱۶ دسامبر ۱۹۶۶ توسط مجمع عمومی

سازمان ملل که در تاریخ ۱۳۵۴/۲/۱۷ در ایران تصویب شد)

قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری (مصوب ۱۳۵۶/۳/۲۵)

لایحه قانونی تشکیل دادگاه های عمومی (مصوب ۱۳۵۷/۷/۵ توسط شورای انقلاب)

قانون اصلاح موادی از قانون آئین دادرسی کیفری (مصوب ۱۳۶۱/۶/۶)

قانون تشکیل دادگاه های کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوانعالی کشور (مصوب ۱۳۶۸/۴/۲۰)

طرح انتخاب و کیل توسط اصحاب دعوی (مصوب ۱۳۷۰/۷/۱۱ توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام)

قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب (مصوب ۱۳۷۳/۴/۱۵)

۱۰) قانون آئین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری (مصوب ۱۳۷۸/۶/۳۱)

۱۱) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب (مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸)

۱۲) قانون احترام به آزادی های مشروع و حفظ حقوق شهروندی (مصوب ۱۳۸۳/۲/۱۵)

۱۳) قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب (اصلاحات م ۱۸ مصوب سال ۱۳۸۵)

۱۴) لایحه پیشنهادی آئین دادرسی کیفری

نکات ذیل در خصوص قوانین فوق الذکر لازم به ذکر است:

در قانون اصول تشکیلات عدلیه، محاضر شرعیه و حکام صلحیه، دادگاه ها از حیث درجه به سه نوع دادگاه صلح، ابتدائی و استان تقسیم شدند.

قانون اصول تشکیلات عدلیه، محاضر شرعیه و حکام صلحیه و قانون اصول محاکمات جزایی به کمک موسیو پرینی، دادستان وقت پاریس به فارسی ترجمه شد.

قانون اصول محاکمات جزایی در سالهای متعددی از جمله سالهای ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۵ و ۱۳۱۷ مورد بازنگری قرار گرفت.

در قانون اصول محاکمات جزایی، سیستم **دادسرا - دادگاه** پذیرفته شد تا اینکه به موجب لایحه قانونی تشکیل دادگاه های عمومی، دادگاه ها به دادگاه های تخصصی و دادگاه های عمومی تقسیم شدند و دادگاه های کیفری ۱ و ۲ ایجاد شده توسط قانون اصلاح پاره ای از قوانین دادگستری، از بین رفتند. دادگاه های کیفری ۱ و ۲ در سال ۱۳۶۸ به موجب قانون تشکیل دادگاه های کیفری ۱ و ۲ و شعب دیوانعالی کشور مجدداً ایجاد شدند تا اینکه در سال ۱۳۷۳ قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب تصویب شد و تصویب این قانون دو نتیجه مهم در پی داشت که عبارتند از:

۱) دادگاه ها مجدداً عمومی شدند.

۲) دادسرا ها از بین رفتند.

قانون آئین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ هم بر این حذف دادسراها صحه گذاشت تا اینکه نهایتاً در سال ۱۳۸۱ به موجب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی

و انقلاب دادرسی احیاء شدند. به همین دلیل به قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، قانون امحای دادرسی و به قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب، قانون احیای دادرسی گفته می شود.

امروزه اصل بر عمومی بودن دادگاه ها است اما در مواردی که اقتضاء می کند، به دستور رئیس قوه قضائیه، برخی شعب به امور کیفری و برخی به امور حقوقی رسیدگی می کنند اما در مناطقی که فقط یک دادگاه وجود دارد (مثل بعضی از بخش ها)، دادگاه عمومی است و هم صلاحیت رسیدگی به موضوعات حقوقی و هم کیفری را دارد. البته در مناطقی که تعدد شعب وجود دارد و به دستور رئیس قوه قضائیه برخی شعب به امور حقوقی و برخی به امور کیفری اختصاص یافته اند هم

ممکن است در مواردی به دادگاه حقوقی پرونده کیفری ارجاع شود و یا بالعکس به دادگاه کیفری پرونده حقوقی ارجاع شود. پس در سال ۱۳۸۱ ظاهراً دادگاه های کیفری و حقوقی و خانواده از هم جدا شدند اما در واقع هنوز هم دادگاه ها عمومی هستند.

با ذکر این مقدمه اینک به موضوع اصلی یعنی صلاحیت در امور کیفری می پردازیم.

تعریف صلاحیت:

صلاحیت در لغت به معنای شایستگی و در اصطلاح به معنای نوعی شایستگی است که جنبه حق و تکلیف قانونی داشته باشد. در مجموع می توانیم صلاحیت در معنای عام را بدین گونه تعریف کنیم:

" صلاحیت عبارت است از حق و تکلیف یک مرجع برای رسیدگی به دعوی "

با استفاده از تعریف صلاحیت در معنای عام، صلاحیت کیفری را می توانیم به شرح ذیل تعریف نماییم:

" صلاحیت کیفری عبارت است از حق و تکلیف یک مرجع کیفری (اعم از دادرسی یا دادگاه) برای رسیدگی به یک امر کیفری "

اصول متعددی از قانون اساسی از جمله اصول ۱۹، ۲۰، ۳۴، ۳۶، ۱۱۰، ۱۵۹ و ۱۷۲ و هم چنین در اسناد بین المللی بسیاری از جمله اعلامیه حقوق بشر به بحث صلاحیت اشاره دارند که این نشانگر اهمیت موضوع است.

صلاحیت یک مرجع قضایی را **قانون** تعیین می کند؛ پس صلاحیت جنبه **قانونی** دارد.

صلاحیت بر ۳ قسم و به عبارتی بر ۵ قسم است که عبارتند از:

صلاحیت ذاتی

صلاحیت نسبی

صلاحیت محلی

صلاحیت شخصی

صلاحیت اضافی

صلاحیت ذاتی:

تعریف صلاحیت ذاتی:

" حق و تکلیف قانونی یک مرجع کیفری بر اساس صنف، نوع و درجه، جهت رسیدگی به یک امر کیفری "

مقررات صلاحیت ذاتی فقط و فقط در اختیار **قانون** است و هیچ مقام و مرجعی نمی تواند آن را تغییر دهد و حتی اصحاب دعوا نمی توانند بر خلاف آن تراضی نمایند. به عبارت دیگر عدول از صلاحیت ذاتی به دلیل آمره بوده مقررات آن ممکن نیست مگر به موجب **قانون**.

در زیر صنف، نوع و درجه مرجع به طور جداگانه بررسی می شود.

صنف مرجع:

مراجع از حیث صنف تقسیم می شوند به:

مراجع قضایی: این مراجع اعم هستند از مراجع حقوقی و کیفری.

مراجع غیرقضایی (مراجع اداری): تمام کمیسیون های اداری مثل کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری جزء این دسته اند.

نوع مرجع:

بعد از آنکه تشخیص دادیم که مرجع از حیث صنف قضایی و کیفری است، نوع مرجع را تعیین می کنیم. مراجع از حیث نوع دو دسته اند:

مراجع عمومی: مراجعی هستند که به موجب **قانون** صلاحیت رسیدگی به تمام جرائم را دارند به جزء مواردی که در **قانون** استثناء شده باشد مثل دادگاه های عمومی.

دادگاه اطفال و دادگاه کیفری استان و شوراهای حل اختلاف قوه قضائیه نیز جزء مراجع عمومی هستند.

مراجع اختصاصی (مراجع استثنائی): مراجعی هستند که صلاحیت رسیدگی به هیچ جرمی را ندارند مگر مواردی که در **قانون** تصریح شده باشد مثل دادگاه انقلاب یا دادگاه نظامی. دادگاه ویژه روحانیت نیز مرجع اختصاصی محسوب می گردد.

اگر چه ممکن است مراجع دیگری نیز وجود داشته باشد که وابسته به قوه قضائیه اند ، مانند :

۱- سازمان تعزیرات حکومتی : این سازمان زیر نظر وزیر دادگستری بوده و از جمله تشکیلات اجرایی و قضایی وابسته به قوه قضائیه است که فعالیت قضایی دارد. این سازمان به تخلفات اقتصادی معینی رسیدگی کرده ورأی صادر و مجازات می کند.^۱

دیوان عدالت اداری: وابسته به قوه قضائیه است. بر اساس ماده ۱ قانون جدید دیوان عدالت اداری ۱۳۸۵/۹/۲۵ این دیوان در اجراء اصل یکصد و هفتاد و سوم (۱۷۳) قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأمورین و ادارات و آئین نامه های دولتی خلاف قانون یا شرع یا خارج از حدود اختیارات مقام تصویب کننده، دیوان عدالت اداری زیر نظر رئیس قوه قضائیه تشکیل می شود. بر اساس ماده ۱۳ صلاحیت و حدود اختیارات دیوان به قرار زیر است:

۱- رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی از:

الف- تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی اعم از وزارتخانه ها و سازمانها و مؤسسات و شرکتهای دولتی و شهرداریها و تشکیلات و نهادهای انقلابی و مؤسسات وابسته به آنها.

ب- تصمیمات و اقدامات مأموران واحدهای مذکور در بند (الف) در امور راجع به وظایف آنها.

۲- رسیدگی به اعتراضات و شکایات از آراء و تصمیمات قطعی دادگاههای اداری، هیأت های بازرسی و کمیسیونهای مانند کمیسیونهای مالیاتی، شورای کارگاه، هیأت حل اختلاف کارگر و کارفرما، کمیسیون موضوع ماده (۱۰۰) قانون شهرداریها، کمیسیون موضوع ماده (۵۶) قانون حفاظت و بهره برداری از جنگلها و منابع طبیعی و اصلاحات بعدی آن منحصراً از حیث نقض قوانین و مقررات یا مخالفت با آنها.

^۱ - بر اساس ماده واحده قانون اصلاح قانون تعزیرات حکومتی مصوب ۱۳۷۳/۷/۱۹ مجمع تشخیص مصلحت نظام ، با توجه به ضرورت نظارت و کنترل دولت بر امور اقتصادی و لزوم هماهنگی مراجع قیمت گذاری و توزیع کالا و اجرای مقررات و ضوابط مربوط به آن کلیه امور تعزیرات حکومتی بخش دولتی و غیر دولتی اعم از امور بازرسی و نظارت، رسیدگی و صدور حکم قطعی و اجرای آن به دولت (قوه مجریه) محول می گردد تا بر اساس جرایم و مجازاتهای مقرر در قانون تعزیرات حکومتی مصوب ۶۷.۱۲.۲۳ اقدام نماید.

۳- رسیدگی به شکایات قضات و مشمولین قانون استخدام کشوری و سایر مستخدمان واحدها و مؤسسات مذکور در بند (۱) و مستخدمان مؤسساتی که شمول این قانون نسبت به آنها محتاج ذکر نام است اعم از لشکری و کشوری از حیث تضييع حقوق استخدامی.

۳- سازمان بازرسی کل کشور:

این سازمان وابسته به قوه قضائیه است و ارتباط غیر مستقیم با جرایم دارد. بازرسان این سازمان در صورت کشف جرم، آن را مطابق قانون به آن سازمان گزارش داده تا به مرجع قضایی صالح ارجاع گردد. این بازرسان اعم از بازرسان قضایی و غیر قضایی هستند.^۱

۴- دادسرا و دادگاه انتظامی قضات ۵- دادسرا و دادگاه انتظامی وکلا ۶- دادسرا و دادگاه انتظامی سردفتران اسناد رسمی.

نکته؛ صلاحیت سه مرجع اخیر صنفی است که حسب مورد صنوف قضات و وکلا و سردفتران انجام می دهند و نه جرایم. به جرایم صنوف مذکور در مراجع دادگستری رسیدگی می شود.

نکته؛ اصل بر صلاحیت مراجع عمومی و عدم صلاحیت مراجع اختصاصی است و در مواردی که قانون مرجع مشخصی را برای رسیدگی تعیین نکرده (مثلاً در مورد جرائم جدید از جمله کلاهبرداری اینترنتی)، مرجع عمومی صالح خواهد بود.

مرجع تخصصی نوعی مرجع عمومی است که به رسیدگی به امور خاصی اختصاص یافته (مثل دادگاه خانواده یا دادگاه رسیدگی به جرایم اطفال و یا حتی دادگاه کیفری استان) و از این حیث مرجع تخصصی با مرجع اختصاصی متفاوت است.

درجه مرجع:

حال که صنف و نوع مرجع مشخص شد، باید دادگاه صالح را از حیث درجه تعیین نماییم. مراجع از حیث درجه و مراحل رسیدگی به موارد زیر تقسیم می شوند:

مراجع درجه اول: دادگاه های بدوی یا نخستین

مراجع درجه دوم: دادگاه های تجدیدنظر (مرجع پژوهش یا استیناف)

مراجع درجه سوم: دیوانعالی کشور (مرجع فرجام)

در نتیجه باید گفت صلاحیت ذاتی بر اساس صنف، نوع و درجه تعیین می شود.

^۱ - رک: قانون تشکیل سازمان بازرسی کل کشور مصوب ۱۳۶۰/۷/۱۹ و اصلاحات سالهای ۱۳۷۵، ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷

ایراد عدم صلاحیت ذاتی در کلیه مراحل دعوا پذیرفته می شود اما یک استثناء دارد و آن هم در دیوان جنایی (مثل دادگاه کیفری استان)^۱ است که به این علت که در این مرجع رسیدگی توسط قضات متعدد (سیستم تعدد قاضی) و مجرب و برجسته صوت میگیرد، اصل بر منصفانه تر بودن این رسیدگی نسبت به رسیدگی سایر مراجع است و در نتیجه ایراد عدم صلاحیت ذاتی در این مرجع تنها در جلسه اول مسموع خواهد بود نه در هر مرحله از رسیدگی^۲.

نکته؛ در همه مراجع کیفری بدوی سیستم وحدت قاضی وجود دارد. فقط یک استثناء وجود دارد و آنهم دادگاه کیفری استان است که دارای سیستم تعدد قاضی است.

اگر حکمی بدون رعایت مقررات صلاحیت ذاتی صادر شود، حکم اعتبار قانونی نداشته و باطل خواهد شد اما تحقیقاتی که مرجع غیر صالح انجام داده، معتبر خواهد بود. به عبارت دیگر عدم صلاحیت ذاتی موجب ابطال حکم می شود اما موجب ابطال تحقیقات صورت گرفته توسط مرجع غیر صالح نمی شود.

^۱ - بر اساس تبصره ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (اصلاحی ۱۳۸۱/۸/۲۷): رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد است و همچنین رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و سیاسی به نحوی که در مواد بعدی ذکر می شود در دادگاه کیفری استان به عمل خواهد آمد. رسیدگی به کلیه اتهامات اعضاء مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، وزراء و معاونین آنها، معاونان و مشاوران رؤسای سه قوه، سفرا، دادستان و رئیس دیوان محاسبات، دارندگان پایه قضائی، استانداران، فرمانداران و جرائم عمومی افسران نظامی و انتظامی از درجه سرتیپ و بالاتر و مدیران کل اطلاعات استانها در صلاحیت دادگاه کیفری استان تهران می باشد به استثناء مواردی که در صلاحیت سایر مراجع قضائی است.

همچنین بر اساس تبصره ۱ ماده ۲۰ همان قانون: رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب یا حبس ابد باشد و نیز رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و سیاسی ابتدائاً در دادگاه تجدیدنظر استان به عمل خواهد آمد و در این مورد، دادگاه مذکور «دادگاه کیفری استان» نامیده می شود. دادگاه کیفری استان برای رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب یا حبس دائم باشد از پنج نفر (رئیس و چهار مستشار یا دادرس علی البدل دادگاه تجدیدنظر استان) و برای رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو و جرائم مطبوعاتی و سیاسی باشد از سه نفر (رئیس و دو مستشار یا دادرس علی البدل دادگاه تجدیدنظر استان) تشکیل می شود. تشکیلات، ترتیب رسیدگی، کیفیت محاکمه و صدور رأی این دادگاه تا تصویب قانون آیین دادرسی مناسب مطابق مقررات این قانون و قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸.۶.۲۸ کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی خواهد بود. دادگاه کیفری استان در رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و سیاسی با حضور هیأت منصفه تشکیل خواهد شد.

^۲ - رأی شماره ۷۰۹-۱۳۸۷/۱۱/۱ وحدت رویه هیأت عمومی: مستفاد از اصول کلی حقوقی و مواد ۵۴ و ۱۸۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری، هرگاه متهم به ارتکاب چند جرم از درجات مختلف باشد دادگاهی باید به اتهامات او رسیدگی نماید که صلاحیت رسیدگی به مهم ترین جرم را دارد. با این ترتیب به نظر اکثریت اعضاء هیأت عمومی دیوان عالی کشور در صورتی که یکی از اتهامات متهم از جرایمی باشد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه کیفری استان است، این دادگاه باید به اتهامات دیگر او نیز که در صلاحیت دادگاه عمومی است رسیدگی نماید. همچنین چنانچه بزه به اعتبار ترتیب یکی از مجازاتهای مندرج در تبصره الحاقی به ماده ۴ اصلاحی قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۸ در دادگاه کیفری استان مطرح گردد و دادگاه پس از رسیدگی تشخیص دهد عمل ارتكابی عنوان مجرمانه دیگری دارد که رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاه عمومی جزایی است، این امر موجب نفی صلاحیت دادگاه نخواهد بود و باید به این بزه رسیدگی و حکم مقتضی صادر نماید. آراء دادگاه کیفری استان در موارد فوق قابل تجدیدنظر در دیوان عالی کشور است. این رأی طبق ماده ۲۷۰ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در موارد مشابه برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاهها لازم الاتباع است.

صلاحیت نسبی

مقدمتاً باید گفت که در برخی از کتب صلاحیت نسبی و صلاحیت محلی در یک معنا به کار رفته اما در واقع این دو کاملاً بر هم منطبق نیستند.

بعد از تشخیص صلاحیت ذاتی، می‌بایست بر اساس دو معیار زیر صلاحیت نسبی را تعیین کرد:

معیار میزان مجازات قانونی: تا قبل از سال ۱۳۷۳ دادگاه‌های کیفری ۱ و ۲ را داشتیم که هر دو بدوی بودند و بر اساس میزان مجازات قانونی مشخص می‌کردیم جرم مورد نظر در صلاحیت کدام دادگاه است. اما بعد از سال ۱۳۷۳ با امحاء دو دادگاه فوق‌الذکر، از معیار میزان مجازات قانونی تنها در دادگاه‌های نظامی ۱ و ۲ که هنوز هم باقی هستند استفاده می‌شود.

معیار محل وقوع جرم: به تشخیص صلاحیت نسبی بر اساس معیار محل وقوع جرم، **صلاحیت محلی** گفته می‌شود. پس همانطور که قبلاً ذکر شد صلاحیت محلی جزئی از صلاحیت نسبی است نه مترادف آن. این معیار اصول مکمل دیگری هم به قرار ذیل دارد:

محل دستگیری متهم

محل کشف جرم

محل اقامت مرتکب

محل اقامت شاکی

محل اقامت متضرر (بزه دیده)

لازم به ذکر است که موارد ۴ و ۵ در قوانین ما پیش بینی نشده‌اند.

ایرادی که امروزه بر تعیین صلاحیت نسبی بر اساس معیار محل وقوع جرم وارد است، این است که موجب ضرر متضرر از جرم می‌شود چون متضرر حتماً باید در دادگاه محل وقوع جرم طرح دعوا کند. به عبارت دیگر متضرر از جرم یک بار از باب وقوع جرم و یک بار از باب الزام به طرح شکایت در محل وقوع جرم، ضرر می‌کند.

تعیین صلاحیت ذاتی با قانون و تعیین صلاحیت محلی با قوه قضائیه است.

ایراد عدم صلاحیت نسبی تنها در اولین جلسه دادرسی مسموع خواهد بود.

تشخیص محل وقوع جرم

با توجه به اهمیت و نقشی که محل وقوع جرم در صلاحیت محاکم کیفری دارد باید مفهوم آن روشن و معلوم گردد منظور از محل وقوع جرم کجاست و به چه ترتیب میتوان آنرا تشخیص داد. محل وقوع جرم عبارت از مکانی است که جرم در آنجا محقق شده است. تشخیص این محل علی الاصول آسان میباشد و بسادگی میتوان آنرا تعیین کرد. مثلاً هرگاه شخصی در تهران چک بلافاصله صادر کند محل وقوع جرم تهران است و اگر دیگری در شهرستان قزوین مبادرت به سرقت کند جرم واقع شده در قزوین محسوب است. ولی تشخیص محل وقوع جرم همیشه باین سادگی نیست. در بعضی موارد تشخیص آن کم و بیش پیچیده و مشکل میباشد. بویژه وقتی عناصر تشکیل دهند جرم ارتكابی در محل های مختلف تحقق یابد یا عمل مادی جرم در محلی صورت گیرد و نتیجه آن در محل دیگر حاصل شود یا جرم در مدت زمانی استمرار داشته باشد تعیین محل وقوع جرم دقت بیشتری لازم خواهد داشت. اینک باجمال محل وقوع جرم در مورد جرائم مستمر، مطبوعاتی، اعتیادی، شروع بجرم و جرائم ارتكابی در خارج از قلمرو و حاکمیت ایران بررسی میشود.

جرائم مستمر

جرم مستمر به عمل مجرمانه ای گفته میشود که مدتی دوام داشته و مبین ادامه قصد مجرمانه مرتکب باشد. نسبت به محل وقوع جرائم مستمر در صورتیکه بزه در مکانهای مختلف استمرار داشته باشد حکم خاصی وضع نشده است و رویه قضائی مشخص نیز در این مورد وجود ندارد. بنظر عده ای از صاحب نظران جرم مستمر در کلیه محل های که واقع شده بدون استثناء قابل دادرسی است و حق تقدم با دادگاهی است که بدو شروع برسدگی کرده است و بعقیده برخی دیگر محل شروع یا دستگیری و یا قطع استمرار باید محل وقوع محسوب شود. لایحه اصلاح آئین دادرسی کیفری با الهام از روح ماده ۵۰ قانون مجازات عمومی محل وقوع جرم مستمر را مکانی دانسته که در آنجا استمرار قطع شده است و باین ترتیب مجالی برای بحث های نظری باقی نخواهد گذاشت.

جرائم اعتیادی (جرائم به عادت)

در جرائم اعتیادی مکانی که آخرین عمل جهت تحقق بزه صورت گرفته محل وقوع محسوب میشود.

شروع به جرم

سؤال) جایگاه صلاحیت نسبی در مورد شروع به جرم چیست؟

پاسخ) در خصوص شروع به جرم، دادگاه محل آخرین اقدامات و عملیات مقدماتی صالح خواهد بود.

طبق اصول کلی، در مورد «شروع به جرم» محلی که آخرین عمل در آنجا صورت گرفته است محل وقوع بشمار می‌آید و هرگاه جرم در محلی شروع و در محل دیگر با تمام رسیده باشد محلی که جرم در آنجا با تمام رسیده محل وقوع محسوب می‌شود.

محل وقوع عنصر مادی و محل حصول نتیجه

اگر عنصر مادی جرم در محلی واقع و نتیجه آن در محل دیگر ظاهر شود مانند اینکه شخصی در شهر «الف» یکی را مجروح نماید و مصدوم در شهر «ب» فوت کند؛ در این فرض مسئله مورد بحث اینست که از دو شهر «الف» و «ب» کدامیک محل وقوع جرم محسوب است؟ در بعضی از کشورهای اروپائی مانند فرانسه، بلژیک و سوئیس با اینکه اصولاً دادگاه محل وقوع عنصر مادی و دادگاه محل حصول نتیجه هر دو صلاحیت محلی دارند مع الوصف جهات و مقتضیات عملی است که تعیین میکند کدامیک از دو دادگاه باید به موضوع رسیدگی نماید. در ایران مقررات بند ب ماده ۳ قانون مجازات عمومی ناظر موضوع مختص به روابط بین المللی شناخته شده است. نتیجتاً روش متداول در مراجع کیفری چنین است که دادگاه، محل وقوع عنصر مادی به موضوع رسیدگی می‌کند نه دادگاه محل حصول نتیجه.

جرائم مطبوعاتی

بموجب ماده ۲۰ لایحه قانونی مطبوعات سابق مصوب ۱۳۳۴، نسبت به بزیهای موضوع ماده مذکور، شاکی میتواند بدادسرا یا بدادگاه محل اقامت خود شکایت نماید این مطلب در قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۴ نیامده است. مطابق تبصره ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ۱۳۸۱: رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا قصاص عضو یا رجم یا صلب یا اعدام یا حبس ابد است و همچنین رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و سیاسی به نحوی که در مواد بعدی ذکر می‌شود در دادگاه کیفری استان به عمل خواهد آمد.... و نیز به موجب تبصره ۱ ماده ۲۰ همان قانون: رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب و یا حبس ابد باشد و نیز رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و سیاسی ابتدائاً در دادگاه تجدیدنظر استان به عمل خواهد آمد و در این مورد، دادگاه مذکور «دادگاه کیفری استان» نامیده می‌شود. دادگاه کیفری استان برای رسیدگی به جرایمی که مجازات قانونی آنها قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب یا حبس دائم باشد از پنج نفر (رئیس و چهار مستشار یا دادرس علی‌البدل دادگاه تجدیدنظر استان) و برای رسیدگی به جرائمی که مجازات قانونی آنها قصاص عضو و جرائم مطبوعاتی و سیاسی باشد از سه نفر (رئیس و دو مستشار یا دادرس علی‌البدل دادگاه تجدیدنظر استان) تشکیل می‌شود. تشکیلات، ترتیب رسیدگی، کیفیت محاکمه و صدور رأی این دادگاه تا تصویب

قانون آیین دادرسی مناسب مطابق مقررات این قانون و قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸.۶.۲۸ کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی خواهد بود. دادگاه کیفری استان در رسیدگی به جرائم مطبوعاتی و سیاسی با حضور هیأت منصفه تشکیل خواهد شد.

بررسی صلاحیت نسبی در خصوص جرائم ارتكابی درکشتی ها و هواپیماها:

مقنن در بند الف ماده ۳ قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۰ چنین مقرری دارد: قوانین جزائی ایران درباره کلیه اشخاصی که در قلمرو حاکمیت زمینی دریایی و هوایی جمهوری اسلامی ایران مرتکب جرم شوند اعمال می شود. مگر آنکه بموجب قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد. همچنین بر اساس ماده ۴ هرگاه قسمتی از جرم یا نتیجه آن در قلمرو حاکمیت ایران واقع شود در حکم جرم واقع شده در جمهوری اسلامی ایران است.

الف. کشتی های خارجی خصوصی

محاكم جزائی هر كشوری صلاحیت رسیدگی به جرایم ارتكابی کشتی های خصوصی خارجی در آب های داخلی آن کشور را دارند. این اصل به طور کامل مورد تأیید حقوقدانان است و طبق قطع نامه ۱۹۲۳ استکهلم توسط مؤسسه حقوقی بین الملل مورد تأیید واقع شده است. البته نکته ای که باید متذکر شود این است که رسیدگی به تخلفات انضباطی از این اصل مستثنا بوده و در صلاحیت کشور صاحب پرچم کشتی است. همچنین کشور ساحلی حق اعمال حاکمیت کامل پلیس قضائی خود را نسبت به کشتی خصوصی خارجی در آب های داخلی دارد. بنابراین، فرار مجرم به داخل کشتی خارجی پناهندگی محسوب نمی شود و در نتیجه، مشمول مقررات مربوط به استرداد مجرمان نمی گردد.

ب. کشتی های خارجی جنگی

در مورد کشتی های جنگی، کشور ساحلی حق رسیدگی ندارد، مگر در مواردی که مجرم و مجنی علیه جزو کارکنان کشتی نباشد که در این صورت، کشور ساحلی حق رسیدگی دارد و ناخدای کشتی باید مجرم را به مقامات محلی تسلیم نماید. نیز اگر جرم ارتكابی در خارج از کشتی صورت گرفته و مربوط به خدمات عمومی کشتی نباشد، کشور ساحلی صلاحیت رسیدگی دارد. البته باید توجه داشت در این موارد استثنائی نیز پلیس حق اعمال قدرت در داخل کشتی جنگی خارجی را ندارد.

پناهندگی در کشتی جنگی خارجی امکان پذیر است و ناخدای کشتی می تواند تحویل مجرم را به اقدام سیاسی برای استرداد منوط نماید. امروزه کشتیهای نظامی براساس نظریه «مصلحت خدمت، یا حسن انجام وظایف» از مصونیت کامل برخوردارند. به موجب این نظریه انجام خدمات عمومی کشور صاحب پرچم

ایجاب می کند که کشتیهای نظامی از صلاحیت سایر کشورها خارج باشند. لذا کشتیهای نظامی در آبهای داخلی تابع مقررات و قوانین کشور متبوع (صاحب پرچم) خود هستند و در آبهای داخلی از کلیه مصونیتها مثل مصونیت از ضبط و توقیف، مصونیت انتظامی، مصونیت مالیاتی و گمرکی و مصونیت قضایی برخوردار می باشند. با این حال این کشتیها در دو مورد تحت صلاحیت کشور ساحلی قرار می گیرند: ۱. دعاوی مدنی ناشی از خدمات غیر رسمی خدمه کشتی؛ ۲. جرایم ارتكابی در خارج از کشتی نظامی که با خدمات رسمی یا عمومی آن کشتی ارتباط نداشته باشد؛ حتی در شرایط فوق دولت ساحلی اجازه استفاده از زور علیه کشتی نظامی را ندارد. از طرفی مصونیت کشتی های نظامی به معنای عدم مسئولیت دولت صاحب پرچم آن کشتی در مقابل دولت ساحلی نمی باشد و مقررات مسئولیت بین المللی دولتها در مقابل یکدیگر، در این زمینه ها قابل اعمال می باشد.

ج. کشتی های خارجی دولتی غیرجنگی

کشتی های دولتی غیرجنگی - که به امور گمرکی، بهداشتی، انتظامی، پستی اشتغال دارند - از مصونیت جزائی کشتی های جنگی برخوردار نیستند؛ تنها از توقیف و ضبط توسط دولت ساحلی در امان هستند. بر اساس قرار داد بروکسل (۱۹۲۶)، کشور صاحب پرچم کشتی، صلاحیت انحصاری برای رسیدگی به دعاوی ناشی از تصادم (حوادث دریایی)، معاونت، نجات کشتی، خسارات مشترک، جبران خسارات و ملزومات قراردادهای دارد. کشتی های صنعتی و بازرگانی دولتی در حکم کشتی های خصوصی هستند.^۱ در خصوص صلاحیت محاکم جزائی داخلی نسبت به جرایم ارتكابی در دریای ساحلی^۲، ماده ۱۹ قرارداد ژنو (۱۹۵۸) و نیز مواد ۲۱ و ۲۷ قرارداد حقوق دریاها (۱۹۸۲)، صلاحیت رسیدگی به جرایم ارتكابی در کشتی خارجی در حال عبور از دریای ساحلی را به دولت صاحب پرچم داده است.

کشورهای گوناگون در نصوص قانونی خود، این اصل را پذیرفته اند؛ از جمله کشور لبنان که در ماده ۱۸ قانون مجازات به طور صریح این امر را پذیرفته است: «قانون لبنان در مورد جرایمی که در کشتی خارجی هنگام عبور از دریای سرزمینی لبنان ارتكاب یابد اعمال نمی گردد، البته مشروط به اینکه آثار و نتایج جرم به خارج کشتی (کشور ساحلی) سرایت نکند». اما این اصل کلی در مواردی استثنائاتی دارد، این موارد در بند یک ماده ۱۹ قرارداد ۱۹۸۵ ژنو بیان گردیده است:

۱ - محمد رضا ضیایی بیگلری، حقوق بین الملل عمومی، تهران، رشده، ۱۳۶۳، ص ۱۸۸.

۲ - دریای ساحلی (Territorialed یا Coustaled) قسمتی از دریاست که از حد جزر آغاز شده و تحت حاکمیت دولت قرار می گیرد. در مورد اندازه دریای ساحلی از قدیم نظرات گوناگونی داده شده مثلاً لوسینیوس (Lossenius) حد دریای ساحلی را به اندازه، مسافت دو روز بحر پیمانی معین کرده بود و در قرن ۱۶ و ۱۷ م. حداقل در قرارداد گنجانده می شد و در سال ۱۷۰۲ قانونگذار هلندی بنام وان بین کرشووک (Yan bin kershoek) قاعده تیررس توپ را مطرح نمود در آن زمان بود توپها حدود سه مایل بود این قاعده (۳ مایل) اکنون مورد تاکید تعدادی از دولتها است که البته این تاکید ناشی از منافع است که بر پذیرش این قاعده برای آنها مرتب است.

۱. هنگامی که نتایج و آثار جرم در کشور ساحلی تأثیر بگذارد.

۲. هنگامی که جرم آرامش عمومی کشور ساحلی یا نظم دریایی سرزمینی را مختل نماید.

۳. هنگامی که ناخدای کشتی یا کنسول دولت صاحب پرچم کشتی از مقامات کشور ساحلی درخواست کمک نماید.

۴. هنگامی که برای ممانعت از معامله غیرمجاز مواد مخدر اقداماتی لازم باشد.

بر اساس بند ۱ ماده ۱۹ قرارداد مزبور توقّف و بازرسی کشتی و بازجویی سرنشینان و توقیف هر یک از آنها در صورتی که مبدأ حرکت کشتی آب های داخلی بوده باشد، به استناد قوانین سرزمینی جایز است. نکته قابل ذکر در این خصوص آن است که با توجه به اصل آزادی کشتی رانی، کمیسیون حقوق بین الملل از دولت ها خواسته است اقدام دولت ساحلی برای توقیف افرادی که هنگام عبور کشتی از دریای ساحلی در آن کشتی هستند، مستند به علت موجه و محکمی باشد. بنابراین، متوقف نمودن کشتی برای توقیف شخص مرتکب جرم کم اهمیت، موجه نیست.

بر اساس بند ۵ ماده ۱۹ قرارداد ژنو (۱۹۵۸) در صورت وقوع جرم پیش از اینکه کشتی خارجی به آب های ساحلی برسد، دولت صلاحیت رسیدگی به جرم را ندارد. در خصوص کشتی های جنگی خارجی در حال عبور از دریای ساحلی، باید بر اساس ماده ۳۰ قرارداد ۱۹۸۲ حقوق دریاها: دولت ساحلی هیچ گونه صلاحیتی ندارد و در صورت عدم رعایت قوانین دولت ساحلی توسط کشتی خارجی، مقامات محلی حق درخواست خروج آنها از دریای ساحلی را دارند.

د: هواپیماهای خارجی

اصولاً صلاحیت رسیدگی به جرایم داخلی هواپیمای خارجی در حال پرواز بر فراز قلمرو هوایی کشور دیگر بر اساس قرارداد ۱۴ سپتامبر ۱۹۶۳ توکیو با کشوری است که هواپیما در آنجا به ثبت رسیده^۱. با وجود این، بر اساس اصل «صلاحیت سرزمینی»، دولتی که هواپیما در قلمرو آن پرواز می کند نیز صلاحیت دارد. بنابراین، در مورد هواپیماهای خارجی، صلاحیت همزمان مطرح است. البته کشور محل پرواز در برخی موارد، صالح به رسیدگی است.

کشورها با تصویب قوانین خاص اعمال صلاحیت می کنند؛ مثلاً، کشور فرانسه به طور کلی، اصل صلاحیت دولت صاحب پرچم هواپیما را پذیرفته است. قانون ۳۱ مه ۱۹۲۴ می گوید: در روابط حقوقی، که بین افراد درون یک هواپیمای خارجی در حال پرواز ایجاد می شود، در مواردی که قانون سرزمینی ذی صلاحیت باشد،

۱ - محمد صفدری، حقوق بین الملل عمومی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱، ج ۳، ص ۳۹.

بر طبق قانون پرچم همان هواپیما، موضوع حل و فصل خواهد شد.^۱ اما در موارد استثنائی، قانون فرانسه را صلاحیتدار می‌داند.

به موجب ماده ۱۰ قوانین هوایی ۳۱ مه ۱۹۲۴، در جرایمی که در یک هواپیمای فرانسوی یا یک هواپیمای خارجی به وقوع می‌پیوندد، مشروط به اینکه مجرم و یا مجنی علیه آن دارای ملیت فرانسه باشد و یا پس از ارتکاب جنایت یا جنحه در خاک فرانسه فرود آید، تابع قانون فرانسه است. قانون مزبور بین هواپیمای نظامی و خصوصی فرقی قایل نشده است.^۲ البته باید توجه داشت در خصوص هواپیمای نظامی خارجی، ماده ۳۲ قرارداد ۱۹۲۹ هواپیماهای نظامی را، که اجازه پرواز بر فراز خاک کشوری دیگر و فرود داشته، در حکم کشتی‌های جنگی خارجی دانسته است.

جندی عبدالملک حقوقدان مصری، می‌گوید: کشور مصر نص قانونی خاصی در این باره ندارد. تنها در ماده اول قانون ۵۷ سال ۱۹۳۵ آمده است: «دولت حاکمیت مطلق بر فضای بالای سرزمین دارد.» که نتیجه‌گیری می‌شود دادگاه‌های مصر صلاحیت رسیدگی به جرایم ارتكابی در فضای بالای سرزمین مصر را دارند و در صورتی که هواپیما بر فراز دریای آزاد پرواز نماید صلاحیت با دولت صاحب پرچم هواپیماست.^۳

کشور لبنان نیز رویه کشور فرانسه را پذیرفته است. ماده ۱۸ قانون «مجازات» لبنان می‌گوید: قانون لبنان بر جرایم ارتكابی داخل هواپیمای خارجی در حال پرواز بر فراز لبنان به شرط عدم تسری جرم به خارج از هواپیما اعمال نمی‌گردد. جرایمی که آثار آن به خارج از هواپیما تسری نیابد اما مرتکب یا مجنی علیه لبنانی باشد، یا هواپیما پس از وقوع جرم در لبنان فرود آید، تابع قانون لبنان است.^۴

بنابراین مطابق ماده ۳۱ کنوانسیون مقابله با اعمال خلافکارانه در هواپیماها، اگر جرمی در یک هواپیما ارتكاب یابد، بنابر شرایط معین، دولت معینی صالح به رسیدگی به آن جرم خواهد بود. در تفسیر این "شرایط معین" باید گفت به عنوان مثال دولت ایران با وجود شرایط زیر صالح است:

یکی از متهم یا مجنی علیه تبعه‌ی ایران باشد.

هواپیما متعلق به ایران باشد.

هم متهم و هم مجنی علیه تبعه‌ی خارج باشند و هواپیما هم خارجی بوده و در حین پرواز از قلمرو هوایی ایران باشد مشروط به اینکه اقدامات انجام شده مخل امنیت ایران باشد و یا اینکه در ایران فرود بیاید.

۱ - دندویو دو وابر، حقوق جزایی و قانونگذاری جزایی، تهران، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۶۸، ص ۵۳.

۲ - عبدالحسین علی آبادی، حقوق جنایی، تهران، ج ۳، ص ۳۸.

۳ - جندی عبدالملک، الموسوعة الجنائية، لبنان، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۳۱، ج ۵، ص ۵۹۹.

۴ - مصطفی العوجی، القانون الجنائي العالم، لبنان، نوفل، ۱۹۸۸، ج ۱، ص ۳۵۸.

مقررات فوق در خصوص جرائم عمومی مثل سرقت، توهین و... که در هواپیما رخ می دهد مجراست نه در خصوص جرم هواپیما ربایی.

از آنجا که جرم هواپیما ربایی یک جرم بین المللی خاص مثل نسل کشی، تبعیض نژادی، قاچاق زنان و کودکان و... است، ماهیت این جرم با سایر جرائم عمومی متفاوت است و در اینگونه جرائم متهم یا متهمین در هر کجا دستگیر شوند، قابل محاکمه خواهند بود. لذا در جرم هواپیما ربایی، فرق نمی کند هواپیما مال چه کشوری است و تنها مشروط به اینکه هواپیما در ایران فرود آمده باشد، مطابق ماده ۸ قانون مجازات اخلاص در امنیت پرواز هواپیماها، موضوع قابل تعقیب و محاکمه در دادگاه های ایران خواهد بود.

صلاحیت شخصی

اصول ۱۹ و ۲۰ قانون اساسی، مبین "اصل تساوی در مقابل قانون و دادگاه" است. بنابر این اصل بر این است که هیچ معیاری از جمله شخصیت نباید در مقابل قانون و دادگاه مورد توجه قرار گیرد. صلاحیت شخصی استثنائی بر اصل فوق الذکر است. با اینکه صلاحیت شخصی استثناء است، اکثر سیستم های قضایی جهان آن را پذیرفته اند اما لازم است که در خصوص آن به نص اکتفا نمود.

تعریف صلاحیت شخصی:

"صلاحیت یک مرجع کیفری بر اساس شخصیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افراد، جهت رسیدگی به یک امر کیفری"

از وجود صلاحیت شخصی اهداف متفاوتی دنبال می شود. برخی از این اهداف جنبه حمایتی دارند مثل حمایت از اطفال، زنان، معلولین و طبقه ای از کارگران. به عنوان مثال در خصوص اطفال، دادگاه خاص اطفال را داریم. برخی از این اهداف هم جنبه سیاسی دارند مثل رسیدگی به جرائم رئیس جمهور، وزراء، استانداران، قضات، نظامیان یا روحانیون در مراجع قضایی خاص. به عنوان مثال رسیدگی به جرائم و تخلفات رئیس جمهور از تکالیف قانونی خود، در صلاحیت دیوانعالی کشور است.

صلاحیت شخصی در قوانین ایران

قانون گذار به دو شیوه صلاحیت شخصی را در قوانین به رسمیت شناخته است.

الف: گاهی صلاحیت شخصی ضابطه ی تعیین صلاحیت ذاتی قرار داده شده و رسیدگی به اتهامات افراد معین در صلاحیت مرجع خاصی قرار گرفته است.^۱ مثلاً ماده ۲۱۹ و ۲۲۰ ق.آ.د.د.ع.ا. ک رسیدگی به جرایم اشخاص

۱ - خالقی، علی؛ آیین دادرسی کیفری، تهران، شهر دانش، چاپ دوم، ۱۳۸۸، ص ۲۸۲

کمتر از ۱۸ سال را در صلاحیت شعب ویژه‌ی اطفال در دادگاه‌های عمومی قرار داده است. ماده ۲۱۹ بیان می‌کند: «در هر حوزه‌ی قضایی و در صورت نیاز یک یا چند شعبه از دادگاه‌های عمومی برای رسیدگی به کلیه جرایم اطفال اختصاص داده می‌شود...».

تبصره ماده‌ی ۲۲۰ نیز می‌گوید: «به کلیه‌ی جرایم اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال تمام نیز در دادگاه اطفال طبق مقررات عمومی رسیدگی می‌شود».^۱

ب: گاه نیز صلاحیت شخصی بر اساس شخصیت مرتکب هم ملاک صلاحیت ذاتی و هم ملاک صلاحیت محلی شناخته شده است و بدین ترتیب، قانون‌گذار رسیدگی به کلیه‌ی جرایم اشخاص معین را در صلاحیت دادگاه محلی معین نه، دادگاه‌های دیگر قرار داده است.^۲

مثلاً به موجب تبصره ماده‌ی ۴ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب «رسیدگی به کلیه‌ی اتهامات اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای نگهبان، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، وزرا و معاونین آن‌ها، معاونان و مشاوران رؤسای سه قوه، سفرا، رئیس دیوان محاسبات و دادستان دیوان محاسبات، دارندگان پایه‌های قضایی، استانداران، فرمانداران، جرایم عمومی افسران نظامی و انتظامی از درجه‌ی سرتیپ به بالا همچنین افسران نظامی با درجه‌ی سرتیپ دومی شاغل در محل سرلشکری و تیپ مستقل و مدیران کل اطلاعات استان در صلاحیت دادگاه کیفری استان تهران می‌باشد...»

۱ - رأی شماره: ۶۸۷ - ۱۳۸۵/۳/۲ رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور (کیفری) برابر تبصره ماده ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸/۱/۲۲ به کلیه جرائم اشخاص بالغ کمتر از هجده سال تمام در دادگاه اطفال طبق مقررات عمومی رسیدگی می‌شود و مطابق تبصره یک ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۷/۲۱ رسیدگی به جرائم مستوجب قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام یا رجم یا صلب و یا حبس ابد و نیز جرائم مطبوعاتی و سیاسی، در دادگاه تجدیدنظر استان که در این مورد دادگاه کیفری استان نامیده می‌شود، بعمل می‌آید و بموجب این تبصره، رسیدگی بدوی به جرائم مذکور در این قانون، با توجه به اهمیت آنها از نظر شدت مجازات و لزوم اعمال دقت بیشتر از حیث آثار اجتماعی، از صلاحیت عام و کلی دادگاه اطفال که با یک نفر قاضی اداره می‌شود به طور ضمنی منتزع گردیده و در صلاحیت انحصاری دادگاه کیفری استان که غالباً از پنج نفر قاضی تشکیل می‌یابد قرار داده شده است. بنا به مراتب فوق، به نظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور، صلاحیت کلی دادگاه‌های اطفال در رسیدگی به تمامی جرائم اشخاص بالغ کمتر از هجده سال تمام، با تصویب تبصره ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱، منحصرأ در رسیدگی به جرائم مذکور در این تبصره، مستثنی گردیده است و رأی شعبه بیستم دیوان عالی کشور در حدی که با این نظر انطباق دارد صحیح و قانونی تشخیص می‌گردد. این رأی وفق ماده ۲۷۰ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، در موارد مشابه برای کلیه دادگاه‌ها و شعب دیوان عالی کشور لازم‌الاتباع می‌باشد.

همچنین نگاه کنید به رأی قبلی: رأی شماره: ۶۸۶ - ۱۳۸۵/۲/۵ رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور (کیفری) به موجب تبصره ۱ ماده ۲۰ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، رسیدگی به جرائمی که مجازات آنها قصاص عضو یا قصاص نفس یا اعدام ... باشد در صلاحیت محاکم کیفری استان است و برطبق مواد ۲۱۹ و ۲۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری به کلیه جرائم اشخاص بالغ کمتر از ۱۸ سال تمام در دادگاه اطفال رسیدگی می‌شود، که رسیدگی در هر دو دادگاه رسیدگی بدوی است و مرجع تجدیدنظر آراء صادره از دادگاه اطفال که مجازات آنها قصاص نفس یا اعدام ... باشد دیوان عالی کشور است نه دادگاه کیفری استان. بنابراین مورد از شمول ماده ۳۰ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی خارج است و در صورت حدوث اختلاف بین دادگاه اطفال مستقر در حوزه قضایی یک استان و دادگاه کیفری همان استان، مرجع حل اختلاف دیوان عالی کشور می‌باشد. بنابراین رأی شعبه ۱۶ دیوان عالی کشور که با این نظر انطباق دارد بنظر اکثریت اعضای هیأت عمومی دیوان عالی کشور قانونی تشخیص می‌شود. این رأی مستندأ به ماده ۲۷۰ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری برای شعب دیوان عالی کشور و دادگاه‌ها در موارد مشابه لازم‌الاتباع می‌باشد.

همچنین می‌توان در این رابطه به تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۸ لایحه‌ی قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب ۱۳۵۸ و مفاد ماده‌ی ۲ لایحه‌ی مربوط به تشکیل دیوان کیفر کارکنان دولت و طرز تعقیب مأمورین دولتی در محل خدمت، مصوب ۱۳۳۴ با اصلاحات بعدی نیز رجوع کرد که جرایم افراد خاصی مثل معاونان و مدیران کل وزارتخانه‌ها، استانداران، فرمانداران، رؤسای ادارات استان‌ها و شهرستان‌ها و ... را در صلاحیت دادگاه‌های کیفری مرکز استان محل وقوع جرم می‌داند.^۱

باید توجه داشت که در این گونه موارد ضابطه و معیار برای تشخیص صلاحیت شخصی تاریخ وقوع جرم است بنابراین استعفا، ترخیص و بازنشستگی بعد از وقوع جرم تأثیری بر صلاحیت قبلی نخواهد داشت؛^۲ مثلاً چنانچه شخصی در زمان ریاست خود در یکی از مراجع فوق مرتکب جرمی شده باشد و سپس بعد از بازنشستگی علیه وی به همان اتهام در زمان ریاستش شکایت شود دادرسی مرکز استان همچنان صالح به رسیدگی می‌باشد و بازنشستگی مؤثر در تغییر مرجع رسیدگی نیست.

جرایم رؤسای سه قوه

چون مطابق اصل ۱۵۷ قانون اساسی رئیس قوه قضائیه لزوماً باید مجتهد باشد، با توجه به اینکه معمولاً مجتهدین جزء روحانیون می‌باشند به جرایم او در دادگاه ویژه روحانیت رسیدگی می‌شود. همچنین به جرایم رئیس مجلس شورای اسلامی اگر روحانی نباشد در دادگاه کیفری استان تهران محاکمه می‌شود. در مورد رئیس جمهور هم باید گفت از آنجایی که وی جزء اعضای جمع تشخیص مصلحت نظام می‌باشد در صورتی که غیر روحانی باشد مطابق تبصره‌ی ماده‌ی ۴ ق.ت.د.ع.ا به جرایم او در دادگاه کیفری استان رسیدگی می‌شود.^۳

همچنین مطابق ماده‌ی ۱۴ ق.ت.د.ع.ا «به جز اتهام مقامات موضوع تبصره‌ی ماده‌ی ۴ قانون که تحقیقات مقدماتی، تعقیب و اقامه‌ی دعوی نسبت به آن‌ها منحصراً توسط دادرسی تهران صورت خواهد گرفت، تعقیب بقیه‌ی مقامات موضوع تبصره‌ی ۱ ماده‌ی ۸ لایحه‌ی قانونی تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب ۱۳۵۸/۷/۱۰ شورای انقلاب اسلامی و اصلاحیه‌های بعدی آن، توسط دادرسی شهرستان مرکز استان مربوط به عمل خواهد آمد».

۱ - جوانمرد، بهروز؛ فرایند دادرسی در حقوق کیفری کنونی، تهران، بهنامی، ۱۳۸۸، ص ۲۲۷

۲ - باقری، علیرضا؛ آیین دادرسی کیفری سه استاد، اراک، نوای دانش، ۱۳۸۴، ص ۱۸۸

۳ - جوانمرد، بهروز؛ پیشین، ص ۲۲۹

صلاحیت اضافی

عنوان صلاحیت اضافی در هیچ کجای قوانین ما مشاهده نمی‌شود اما قواعد بسیار زیادی وجود دارند که مبتنی بر صلاحیت اضافی هستند.

برای اینکه یک مرجع قضایی بتواند به جرم خاصی رسیدگی کند، هم باید صلاحیت ذاتی و هم صلاحیت نسبی داشته باشد. اما در موارد خاصی ممکن است که یک مرجع قضایی که فاقد صلاحیت ذاتی یا نسبی است، بتواند به جرائم خاصی رسیدگی نماید.

صلاحیت اضافی ممکن است در موارد ذیل مطرح شود:

۱) جرائم غیر قابل تفکیک (تعقیبات غیر قابل تفکیک):

الف) اتهامات متعدد یک متهم (متهم واحد - تعدد جرم)

ب) اتهام واحد متهمین متعدد (تعدد متهم - وحدت جرم)

۲) جرائم مرتبط.

حال هر یک از موارد مذکور را جداگانه بررسی می‌کنیم.

صلاحیت مرجع قضایی نسبت به اتهامات متعدد یک متهم:

در این خصوص ذکر نکات ذیل ضروری است:

صلاحیت اضافی استثنائی است بر مقررات صلاحیت نسبی و گاه صلاحیت ذاتی. به عبارت دیگر در موارد بسیار نادری می‌توان با تمسک به صلاحیت اضافی از مقررات صلاحیت ذاتی عدول کرد.

مطابق م ۵۴ آ.د.ک اگر تمام اتهامات متعدد متهم واحد، در صلاحیت مرجع عمومی یا مرجع اختصاصی باشد، وحدت محاکمه اجباری خواهد بود و مطابق قاعده "الاهم فالاهم" دادگاهی به تمام جرائم رسیدگی خواهد کرد که مهمترین جرم در حوزه قضایی آن ارتکاب یافته باشد که تعیین مهمترین جرم بر اساس میزان مجازات قانونی صورت می‌گیرد. یعنی هر جرمی که مجازات قانونی آن بیشتر باشد، مهمتر است. مثلاً اگر شخص مرتکب سرقت تعزیری در بیرجند، کلاهبرداری در مشهد و خیانت در امانت در تهران شده باشد، از

آنجا که کلاهبرداری بیشترین مجازات قانونی را دارد، دادگاه مشهد صالح به رسیدگی خواهد بود. اما اگر مجازات قانونی تمام اتهامات برابر باشد، دادگاه محل دستگیری متهم مشروط به اینکه حداقل یک جرم در حوزه آن (محل دستگیری) ارتکاب یافته باشد، صالح خواهد بود. مثلاً اگر شخصی مرتکب چهار فقره سرقت تعزیری در بیرجند، مشهد، اصفهان و تهران شود و نهایتاً در اصفهان دستگیر شود، دادگاه اصفهان صالح به رسیدگی خواهد بود. اما اگر مجازات قانونی تمام اتهامات برابر باشد و در محل دستگیری متهم هم هیچ جرمی ارتکاب نیافته باشد، دادگاهی که دستگیری و جلب متهم به نیابت از آن صورت گرفته، صالح خواهد بود. مثلاً اگر شخصی مرتکب سه فقره کلاهبرداری در اصفهان، شیراز و یزد شود و نهایتاً در حوزه قضایی بیرجند به نیابت از دادگاه شیراز دستگیر شود، دادگاه شیراز صالح خواهد بود. هم چنین اگر تمام اتهامات از حیث مجازات برابر باشند ولی متهم هنوز دستگیر نشده باشد، هر دادگاهی که تعقیب را زودتر آغاز کرده باشد، صالح به رسیدگی به تمام اتهامات خواهد بود.

مطابق م ۵۵۵.آ.د. ک صلاحیت اضافی در مقررات راجع به نوع محاکم (عمومی یا اختصاصی بودن) که خود جزء مقررات صلاحیت ذاتی هستند، تغییری ایجاد نمی کند و نمی توانیم به بهانه صلاحیت اضافی نوع محاکم را تغییر دهیم بلکه در چنین مواردی که یک متهم جرائم متعددی که برخی در صلاحیت مراجع عمومی و برخی در صلاحیت مراجع اختصاصی است، مرتکب می شود، اولویت در محاکمه مطرح می شود نه وحدت محاکمه. که مطابق قاعده "الاهم فالاهم"، صرف نظر از اینکه مرجع عمومی است یا اختصاصی، مرجعی در رسیدگی اولویت خواهد داشت که رسیدگی به مهمترین جرم در صلاحیت آن باشد. بدیهی است که تعیین مهمترین جرم بر اساس میزان مجازات قانونی صورت می گیرد. یعنی هر جرمی که مجازات قانونی آن بیشتر باشد، مهمتر است. مثلاً اگر یک فرد نظامی جرائمی هم چون ترک پست، سرقت تعزیری از یک منزل و توهین به دیگری در خیابان را مرتکب شود، دادگاه عمومی ابتدائاً رسیدگی می کند چون جرم سرقت تعزیری که بیشترین مجازات قانونی را دارد در صلاحیت دادگاه عمومی است. اما اگر میزان مجازاتهای قانونی اتهامات متعدد یکسان بودند، مطابق قاعده کلی اولویت در محاکمه با مرجع عمومی خواهد بود. اما در م ۵۵۵.آ.د. ک این موضوع رعایت نشده و اولویت در محاکمه به مرجع اختصاصی داد شده است و ابتدا دادگاه انقلاب و سپس نظامی و نهایتاً عمومی را صالح دانسته که این موضوع اساساً محل ایراد است.

بند (ب) م ۵۱۱.آ.د. ک دادگاه محل کشف جرم یا محل دستگیری متهم را صالح به رسیدگی می داند اما م ۵۲.آ.د. ک صریحاً این موضوع را زیر سؤال می برد؛ یعنی دادگاه محل کشف جرم یا محل دستگیری متهم را در صورتی که جرم در آنجا واقع شده باشد، صالح می داند.

صلاحیت مرجع قضایی نسبت به اتهام واحد متهمین متعدد:

در این خصوص مطابق م ۵۶ق.آ.د.ک اصل بر این است که باید به اتهام متهمین متعدد اعم از شرکا و معاونین در مرجع واحد که همان دادگاه صالح برای رسیدگی به اتهام مجرم اصلی است، رسیدگی شود (وحدت محاکمه اجباری). در این خصوص مطابق مواد ۲۲۸ق.آ.د.ک و ۱۳ق.دادگاه اطفال مصوب ۱۳۳۸، در مورد اطفال استثناء داریم بدین صورت که اگر در بین معاونین و شرکا طفلی وجود داشته باشد، به اتهامات آن طفل در دادگاه اطفال رسیدگی می شود.

وحدت محاکمه در صورت تعدد متهمین و جرم واحد تابع عمومی یا اختصاصی بودن دادگاه نیست و در هر حال در دادگاه صالح به رسیدگی به اتهام مجرم اصلی انجام می شود. مثلاً اگر یک نظامی با معاونت یک غیرنظامی از شخصی رشوه بگیرد، دادگاه نظامی به جرم هر دو متهم رسیدگی می کند چون دادگاه صالح برای رسیدگی به اتهام مجرم اصلی (مباشر نظامی)، دادگاه نظامی است.

صلاحیت مرجع قضایی در خصوص جرائم مرتبط:

جرائم ممکن است به دلایل مختلفی از جمله وحدت زمان، وحدت مکان، وحدت علت وقوع جرم، وحدت انگیزه و ... با هم مرتبط باشند.

مثال: قتل شاهد قتل عمدی به انگیزه از بین بردن دلیل قتل عمدی.

قانون ما در خصوص اینکه جرائم مرتبط از موارد وحدت محاکمه هستند یا خیر، سکوت کرده و رویه قضایی هم هنوز جرائم مرتبط را جزء موارد وحدت محاکمه نمی داند. پس در مثال فوق، رسیدگی به قتل شاهد قتل عمدی به انگیزه از بین بردن دلیل قتل عمدی در دادگاه محل وقوع قتل عمدی (قتل اول) صورت نمی گیرد. اما رویه بسیاری از کشورهای اروپایی از جمله فرانسه و سوئیس این است که جرائم مرتبط را جزء موارد وحدت محاکمه می دانند.

نکته: داعی یا انگیزه، هدف غایی و نهایی مرتکب از ارتکاب جرم است که ممکن است انتقام جویی، رسیدن به اموال مجنی علیه یا ... باشد. انگیزه در حقوق کیفری ایران بی تأثیر است اما در حقوق نوین از جمله در حقوق فرانسه، اگر جرائمی بدون تبانی اما با انگیزه های واحد رخ دهد، همه در یک دادگاه رسیدگی خواهند شد مثل شورش های سیاسی.

سؤال) آیا عدم رعایت وحدت محاکمه در صلاحیت اضافی از موارد بطلان آراء است؟

پاسخ) لازم است در این خصوص، اختیاری یا اجباری بودن وحدت محاکمه بررسی شود. در حقوق سوئیس و فرانسه، وحدت محاکمه در جرائم غیر قابل تفکیک، اجباری و در جرائم مرتبط اختیاری است. در نتیجه در جرائم غیر قابل تفکیک اگر محاکمه واحد صورت نگیرد، حکم صادره نقض خواهد شد اما در جرائم مرتبط، حتی اگر محاکمه واحد صورت نگیرد، حکم صادره معتبر خواهد بود. اما در حقوق ایران وحدت محاکمه در خصوص جرائم مرتبط مطرح نیست و در مورد جرائم غیر قابل تفکیک هم باید بین متهم واحد و تعدد جرم و متهمین متعدد و جرم واحد قائل به تفکیک شد؛ بدین صورت که اگر مقررات وحدت محاکمه در مورد متهمین متعدد و جرم واحد رعایت نشد، مشکل خاصی ایجاد نمی شود و تنها رسیدگی دشوارتر می شود اما حکم دادگاه معتبر خواهد بود. در مقابل اگر مقررات وحدت محاکمه در مورد متهم واحد و تعدد جرم رعایت نشود، از آنجا که تعدد جرم در ماهیت مجازات موثر است (یعنی بر حسب اینکه تعدد معنوی است یا مادی و اینکه تعدد مادی از نوع مشابه است یا متفاوت، ممکن است از سیستم جمع مجازات یا مجازات اشد استفاده شود) وحدت محاکمه اجباری بوده و عدم رعایت وحدت محاکمه موجب بطلان حکم صادره خواهد شد. کما اینکه در این حالت به موجب م ۱۸۴ ق.آ.د. ک حتی پس از قطعیت احکام، وحدت محاکمه و صدور حکم واحد ضروری است.

بررسی م ۱۸۴ ق.آ.د.ک

اگر محکوم علیه دارای محکومیت های متعددی باشد که در میزان مجازات موثر بوده (تعدد جرم) اما بعد از صدور حکم کشف شود، سه فرض متصور است:

همه احکام قطعی توسط دادگاه بدوی صادر شده باشد

احکام ممکن است اصالتاً قطعی باشد یا در اثر عدم تجدیدنظر خواهی قطعی شود. در این صورت احکام صادره به درخواست متهم یا دادستان به شعبه ای که آخرین حکم را صادر کرده فرستاده می شود تا پس از نقض کلیه احکام، با رعایت مقررات مربوط به تعدد جرم، حکم واحد صادر نماید. اصل بر این است که هیچ دادگاهی نمی تواند احکام دادگاه های هم عرض خود را نقض نماید اما م ۱۸۴ ق.آ.د. ک استثنائی بر این اصل محسوب می شود.

۲) حداقل یکی از احکام توسط دادگاه تجدیدنظر استان قطعی شده باشد

در این صورت کلیه احکام به دادگاه تجدیدنظر استان فرستاده می شود تا این دادگاه پس از نقض کلیه احکام، با رعایت مقررات مربوط به تعدد جرم، حکم واحد صادر نماید.

در این مورد هم اگر چند حکم از دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشد (چند حکم در دادگاه تجدیدنظر قطعی شده باشد)، پرونده به شعبه‌ای که آخرین حکم را صادر کرده فرستاده می‌شود تا این دادگاه پس از نقض کلیه احکام، با رعایت مقررات مربوط به تعدد جرم، حکم واحد صادر نماید.

۳) حداقل یکی از احکام توسط دیوانعالی کشور قطعی شده باشد

در این صورت کلیه احکام به دیوانعالی کشور می‌رود و دیوانعالی تنها حکم را نقض می‌کند (رسیدگی شکلی) و پس از نقض، پرونده را به دادگاه بدوی صادر کننده آخرین حکم می‌فرستد تا این دادگاه با رعایت مقررات مربوط به تعدد جرم، حکم واحد صادر نماید.

همانطور که ملاحظه شد در مواردی که وحدت محاکمه در میزان مجازات موثر است، حتی پس از قطعیت احکام، وحدت محاکمه ضروری است.

مراجع تخصصی در فصل مستقلی بررسی کامل شود اصول صلاحیت سرزمینی و..... از قانون مجازات جدید هم بررسی شود. صلاحیت انحصاری مراجع کیفری پایتخت و مراکز استانها بررسی شود.

اختلاف در صلاحیت

اختلاف در صلاحیت زمانی محقق می‌شود که دو یا چند مرجع کیفری به طور همزمان خود را نسبت به امر واحد صالح به رسیدگی بدانند و شروع به رسیدگی کنند یا اینکه از خود نفی صلاحیت نموده و قرار عدم صلاحیت صادر کنند.

بنابر آنچه گفته شد، اختلاف در صلاحیت ممکن است به یکی از اشکال ذیل باشد:

اختلاف در صلاحیت مثبت: آن است که دو یا چند مرجع کیفری، همزمان خود را در رسیدگی به امر واحد صالح بدانند.

اختلاف در صلاحیت منفی: آن است که دو یا چند مرجع کیفری، همزمان در خصوص رسیدگی به امر واحد از خود نفی صلاحیت کنند.

در امور کیفری بیشتر اختلاف در صلاحیت مثبت و در امور حقوقی بیشتر اختلاف در صلاحیت منفی است. دلیل این موضوع آن است که در امور حقوقی، طرح دعوا تنها با خواهان است و خواهان هم به دلیلی که

متحمل هزینه‌های اضافی نشود، تنها به یک مرجع، دادخواست می‌دهد. اما در امور کیفری علاوه بر شاکی، گاهی طرح دعوا توسط دادستان صورت می‌گیرد و هم چنین به علت هزینه کمتر طرح دعوای کیفری نسبت به دعوای حقوقی، ممکن است شخص همزمان به چند مرجع اعم از دادرسی عمومی، دادرسی نظامی، مرجع تخلفات و ... دادخواست بدهد.

اختلاف در صلاحیت ممکن است بین مرجع عمومی و اختصاصی، کیفری و حقوقی و دادگستری و غیر دادگستری باشد.

مراجع مطابق یک تقسیم بندی به شرح ذیل اند:

مراجع قضایی. این مراجع دو دسته‌اند:

(الف) مراجع قضایی دادگستری مثل تمام دادگاه‌های عمومی یا اختصاصی

نکته؛ شوراها حل اختلاف (وابسته به قوه قضائیه) جزء مراجع قضائی عمومی هستند.

(ب) مراجع قضایی غیر دادگستری مثل هیأت حل اختلاف ثبت، هیأت نظارت ثبت، شورای عالی ثبت و ...

(۲) **مراجع غیر قضایی (مراجع اداری).** مثل هیأت حل اختلاف اداره کار، هیأت‌های تخلفات اداری،

هیأت‌های اداره امور مالیاتی، کمیسیونهای شهرداری، کمیسیونهای منابع طبیعی، هیأت تشخیص و ...

نکته؛ دادرسی در مراجع دادگستری ترافیعی یعنی با حضور طرفین و در مراجع غیر دادگستری، غیر ترافیعی است.

مطابق م ۵۸ آ.د.ک حل اختلاف در صلاحیت در امور کیفری از حل اختلاف در صلاحیت در امور مدنی

که در مواد ۲۶ تا ۳۰ آ.د.م بیان شده، تبعیت می‌کند.

ذکر اصول ذیل در خصوص حل اختلاف در صلاحیت ضروری است:

اگر اختلاف در صلاحیت ذاتی باشد (چه مثبت و چه منفی) مرجع حل اختلاف معمولاً دیوانعالی کشور است.

اگر اختلاف در صلاحیت نسبی باشد یا از موارد استثنائی اختلاف در صلاحیت ذاتی باشد، چند فرض متصور

است:

(الف) هرگاه مراجع اختلاف کننده هم عرض و با درجه یکسان باشند که دو فرض متصور است:

(الف - ۱) هرگاه مراجع اختلاف کننده تحت نظارت یک دادگاه عالی به جز دیوانعالی کشور باشند،

همان دادگاه عالی تر مرجع حل اختلاف در صلاحیت خواهد بود.

مثال ۱: مرجع حل اختلاف بین دادگاه کیفری بیرجند و دادگاه کیفری قائن، دادگاه تجدیدنظر استان خراسان

جنوبی است.

مثال ۲: مرجع حل اختلاف بین دادگاه حقوقی بیرجند و دادگاه کیفری بیرجند، دادگاه تجدیدنظر استان خراسان جنوبی است.

الف - ۲) هرگاه مراجع اختلاف کننده تحت نظارت یک دادگاه عالی به جز دیوانعالی کشور نباشند، دیوانعالی کشور مرجع حل اختلاف خواهد بود.

مثال: مرجع حل اختلاف بین دادگاه کیفری بیرجند و دادگاه کیفری تهران با اینکه هر دو هم عرض و هم درجه هستند (هر دو بدوی‌اند)، دیوانعالی کشور است.

ب) هرگاه مراجع اختلاف کننده هم عرض و با درجه یکسان نباشند و یکی تحت نظارت دیگری باشد، اختلاف در صلاحیت محقق نمی‌شود و مرجع تالی مکلف به تبعیت از مرجع عالی خواهد بود.

مثال: در صورت بروز اختلاف بین دادگاه کیفری بیرجند و دادگاه تجدیدنظر استان خراسان جنوبی (بیرجند) اختلاف در صلاحیت محقق نمی‌شود و دادگاه کیفری بیرجند مکلف به تبعیت از دادگاه تجدیدنظر خراسان جنوبی (بیرجند) خواهد بود.

نکته: مرجع حل اختلاف بین (مراجع قضایی و غیرقضایی) و همچنین مرجع حل اختلاف بین مراجع قضایی عمومی و مراجع اختصاصی، دیوانعالی کشور است.

چند مثال:

مرجع حل اختلاف بین دادگاه کیفری بیرجند و دادگاه تجدیدنظر مشهد، دیوانعالی کشور است چون دادگاه کیفری بیرجند تحت نظارت دادگاه تجدیدنظر مشهد نیست.

مرجع حل اختلاف بین دادگاه عمومی بیرجند و دادگاه نظامی بیرجند، قاعدتاً دیوانعالی کشور است. مرجع حل اختلاف بین دادگاه عمومی بیرجند و دادگاه انقلاب بیرجند، دیوانعالی کشور است. اما مطابق نظر دکترین حقوقی این موضوع محل اشکال است چون تنها تجدیدنظر از یک مورد از پنج صلاحیت دادگاه انقلاب، در صلاحیت دیوانعالی کشور است (جرائم مواد مخدر) و تجدیدنظر از چهار مورد دیگر در صلاحیت دادگاه تجدیدنظر استان است پس منطقی است که قائل به تفکیک شده و حل اختلاف در صلاحیت در مواردی احکام صادره قابل تجدیدنظر در دادگاه استان است را با دادگاه تجدیدنظر استان (چهار مورد) و مواردی که احکام صادره قابل تجدیدنظر در دیوانعالی کشور است را با دیوانعالی کشور بدانیم (یک مورد).

نکات م ۲۶ ق. آ. د. م:

- (۱) تشخیص صلاحیت هر دادگاه با خود آن دادگاه است.
- (۲) در امور کیفری ملاک صلاحیت، تاریخ وقوع جرم است اما در امور حقوقی ملاک صلاحیت، تاریخ تقدیم دادخواست است.

نکات م ۲۷ ق. آ. د. م:

- عدم صلاحیت نیازمند صدور قرار است اما قبول صلاحیت نیاز به صدور قرار ندارد.
- اگر دادگاهی خود را نسبت به موضوعی صالح به رسیدگی نداند، با صدور قرار عدم صلاحیت، پرونده را به دادگاهی که صالح در رسیدگی می‌داند، ارسال می‌کند. در این خصوص سه نکته قابل توجه است:
 - (۱) رسیدگی به امر صلاحیت در هر مرجعی که باشد فوری و به صورت خارج از نوبت انجام می‌شود.
 - (۲) اگر دادگاه مرجوع‌الیه هم خود را صالح به رسیدگی ندانست، دو فرض ایجاد می‌شود: فرض اول آنکه مرجع ارجاع دهنده را صالح بداند و در نتیجه اختلاف در صلاحیت محقق شود، در این صورت پرونده را به مرجع حل اختلاف، حسب مورد دیوان عالی کشور یا دادگاه عالی ارسال می‌کند. (یعنی اگر هر دو دادگاه در حوزه قضایی یک استان باشند «مثلاً هر دو در حوزه قضایی خراسان جنوبی باشند»، دادگاه مرجوع‌الیه پرونده را به دادگاه تجدیدنظر استان ارسال می‌کند اما اگر دو دادگاه در حوزه قضایی یک استان نباشند «مثلاً یکی در حوزه قضایی خراسان جنوبی و دیگری در حوزه قضایی یزد باشد»، دادگاه مرجوع‌الیه پرونده را به دیوانعالی کشور ارسال می‌کند).
 - (۳) تصمیم مرجع حل اختلاف خواه دادگاه تجدیدنظر باشد و خواه دیوانعالی کشور، قطعی است و مرجع حل اختلاف هر مرجعی را صالح به رسیدگی بداند، آن مرجع مکلف به رسیدگی خواهد بود.

نکات م ۲۸ ق. آ. د. م:

- اگر قرار عدم صلاحیت یک مرجع قضایی دادگستری (مثل دادگاه عمومی بیرجند) به شایستگی یک مرجع قضایی غیر دادگستری (مثل هیأت حل اختلاف ثبت) یا یک مرجع غیر قضایی (مثل کمیسیون ماد ۱۰۰ شهرداری‌ها) یا به شایستگی دادگاه اختصاصی (مثل دادگاه نظام) و بالعکس صادر شود، نیاز نیست تا پرونده

به مرجع شایسته فرستاده شود و باید مستقیماً پرونده به دیوانعالی کشور ارسال گردد تا دیوانعالی کشور بعد از تشخیص مرجع صالح، پرونده را اعاده تا به آن مرجع ارسال گردد.

مثال: یکی از کارگران شرکتی واقع در بیرجند از طریق ارسال فاکس به یک بنکدار در یزد، خود را رئیس شرکت معرفی کرده و تقاضای ارسال محموله‌ای از کالاهای مورد نیاز به محل شرکت واقع در بیرجند می‌کند. بنکدار یزدی محموله را می‌فرستد و چکی را به عنوان ثمن معامله دریافت می‌کند اما چک به علت کسر موجودی پاس نمی‌شود و فروشنده یزدی در دادگاه کیفری یزد دعوای کلاهبرداری را مطرح می‌کند و دادگاه کیفری یزد، حکم محکومیت کارگر شرکت را صادر می‌کند. اما بعد از اینکه حکم تجدیدنظرخواهی شد، حکم مربوطه نقض و قرار عدم صلاحیت به

شایستگی دادگاه کیفری بیرجند صادر می‌شود. اما دادگاه کیفری بیرجند هم قرار عدم صلاحیت صادر می‌کند و در نتیجه اختلاف در صلاحیت ایجاد می‌شود و نهایتاً پرونده به دیوانعالی کشور فرستاده می‌شود و دیوانعالی کشور با این استدلال که دادگاه تجدیدنظر یزد نسبت به دادگاه کیفری بیرجند، مرجع عالیتری محسوب می‌شود، صلاحیت محوله به بیرجند را صحیح و دادگاه کیفری بیرجند را مکلف به رسیدگی می‌داند. در این خصوص باید گفت با اینکه مطابق نظر دکتین حقوق، از آنجا که دادگاه کیفری بیرجند تحت‌الامر دادگاه تجدیدنظر یزد نیست، نظر دیوانعالی کشور محل اشکال است اما چون نظر دیوانعالی کشور به عنوان مرجع حل اختلاف در صلاحیت، قطعی است باید اجرا شود (م ۲۸ ق.آ.د.م).

نکات م ۲۹ ق.آ.د.م:

رسیدگی به قرارهای عدم صلاحیت در دادگاه تجدیدنظر استان و دیوانعالی کشور، خارج از نوبت انجام می‌شود.

نکات م ۳۰ ق.آ.د.م:

منظور از دادگاه بدوی در عبارت "... دادگاه تجدیدنظر استان با دادگاه بدوی ..."، دادگاه بدوی همان استان است ولی در متن ماده عبارت "همان استان" ذکر نشده که محل اشکال است و نباید به ظاهر قانون در این خصوص استناد کرد چون دادگاه‌های بدوی فقط تحت نظارت دادگاه‌های تجدیدنظر استان خودشان هستند و در فرضی که اختلاف در صلاحیت بین دادگاه تجدیدنظر یک استان و دادگاه بدوی استان دیگری باشد، مرجع حل اختلاف دیوانعالی کشور است نه دادگاه تجدیدنظر. تفسیر دیوانعالی کشور در قریب به اتفاق

موارد آن است که در فرض مذکور، دیوان مرجع حل اختلاف است اما در موارد نادر هم مثل مورد اخیرالذکر (مثال قبل) خلاف این رویه رفتار کرده است.

احاله در امور کیفری

تعریف احاله:

«احاله عبارت است از ارجاع یک پرونده کیفری از یک مرجع دارای صلاحیت ذاتی و محلی به یک مرجع هم عرض دارای صلاحیت ذاتی اما فاقد صلاحیت محلی، در موارد معین و به حکم قانون». به عبارت دیگر تغییر صلاحیت محلی یک مرجع کیفری در موارد معین به حکم قانون را احاله گویند

نکات:

احاله استثنائی بر صلاحیت محلی است.

احاله تنها صلاحیت محلی را تغییر می دهد و به هیچ وجه صلاحیت ذاتی را تغییر نمی دهد در نتیجه هم احاله دهنده (مبدأ) و هم احاله گیرنده (مقصد) باید صلاحیت ذاتی داشته باشند. به بهانه احاله در هیچ موردی حتی در ماده ۶۴ قانون آیین دادرسی کیفری نمی توان از صلاحیت ذلتی عدول کرد.

احاله استثناء است و اصل بر عدم احاله است^۱ در نتیجه موارد احاله معین و جنبه احصاء حصری دارد. سابقاً مواد ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری سابق، شرایط و موارد احاله کیفری را تعیین نموده بود. در قانون آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸ در مواد ۶۲، ۶۳ و ۶۴ به بحث پرداخته شده است.

نکته؛ احاله در دادسرا و دادگاه های نظامی بر اساس تبصره ماده ۱۰ قانون دادرسی نیروهای مسلح اصلاحی ۱۳۶۸/۱۰/۲۶ انجام می شود. بر این اساس: «رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح می تواند در موارد ضروری با موافقت قاضی رسیدگی کننده در دادسرا یا دادگاه مربوطه پرونده را از شعبه رسیدگی کننده به یکی از شعب مشابه در استان دیگر احاله نماید»^۲.

ارکان احاله:

در پروسه احاله سه رکن ذیل دخیل اند:

مرجع احاله دهنده

مرجع احاله گیرنده

مرجع موافقت کننده

^۱ - بر اساس ماده ۳۶۲ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری ۱۳۷۸: پس از ارجاع پرونده نمی توان آن را از شعبه مرجوع الیه اخذ و به شعبه دیگر ارجاع کرد مگر به تجویز قانون. تبصره - رعایت مفاد این ماده در مورد رسیدگی سایر دادگاهها نیز الزامی است. همچنین احاله خلاف اصل ۳۴ قانون اساسی نیز محسوب می شود.
^۲ - متأسفانه در قانون دادرسی نیروهای مسلح موارد احاله احصاء نگردیده که این امر، استثنائی بودن احاله را مخدوش کرده و موارد احاله را بر خلاف اصل گسترش داده و از این جهت اقدام تقنینی مناسبی محسوب نمی شود.

مرجع احاله دهنده و احاله گیرنده ممکن است دادگاه یا دادسرا باشد و طبیعی است دادسرا به دادسرا و دادگاه به دادگاه احاله می دهد.

بیشترین نقش را در امر احاله، احاله دهنده دارد چون تشخیص ضرورت یا عدم ضرورت احاله با این مرجع است.

مطابق م ۶۲ ق.آ.د. ک درخواست احاله در امور کیفری توسط رئیس حوزه قضایی مبدأ که همان رئیس دادگستری و به عبارت دیگر همان رئیس شعبه اول دادگاه حقوقی حوزه قضایی است انجام می شود. بدین صورت که قاضی رسیدگی کننده ابتدا ضرورت احاله را تشخیص می دهد و موضوع را با رئیس دادگستری در میان می گذارد و نهایتاً این رئیس دادگستری است که درخواست احاله را مطرح می کند.

احاله گیرنده حق مخالفت با آنچه به او احاله شده را ندارد و ملزم به تبعیت از احاله است مشروط به اینکه درخواست احاله که توسط احاله دهنده صادر شده، توسط مرجع موافقت کننده تأیید شده باشد.

در خصوص مرجع موافقت کننده هم باید گفت که اگر مرجع احاله دهنده و احاله گیرنده تحت نظارت مرجع عالیتري به جزء دیوانعالی کشور باشند، همان مرجع، مرجع موافقت کننده خواهد بود اما اگر مرجع احاله دهنده و احاله گیرنده تحت نظارت مرجع عالیتري به جزء دیوانعالی کشور نباشند، مرجع موافقت کننده همان دیوانعالی کشور خواهد بود (مشابه مرجع حل اختلاف در صلاحیت).

لازم به ذکر است که اگر مرجع موافقت کننده، دادگاه تجدیدنظر استان باشد، موافقت شعبه اول دادگاه تجدیدنظر استان لازم است و موافقت سایر شعب دادگاه تجدیدنظر نیاز نیست و همچنین با توجه به استفاده از قید " موافقت شعبه اول دادگاه تجدیدنظر " در متن م ۶۲ ق.آ.د. ک باید گفت که موافقت رئیس شعبه اول دادگاه تجدیدنظر شرط نیست و موافقت اکثریت قضات شعبه اول کفایت می کند. در موردی هم که مرجع موافقت کننده دیوانعالی کشور است، درخواست احاله ممکن است جهت موافقت به هر یک از شعب دیوانعالی کشور ارجاع شود (دلیل این امر هم آن است که قلمرو قضایی هر یک از شعب دیوانعالی، کشوری است و اگر تنها یک شعبه از شعب دیوانعالی کشور را جهت موافقت امر احاله صالح بدانیم، با توجه به کثرت پرونده های ارجاعی با مشکل مواجه می شویم اما قلمرو قضایی شعبه اول دادگاه تجدیدنظر، استانی است و مشکل چندانی در رسیدگی حادث نمی شود).

مثال ۱: مرجع موافقت کننده در صورتی که مرجع احاله دهنده، دادگاه عمومی بیرجند و مرجع احاله گیرنده، دادگاه عمومی قائن باشد، شعبه اول دادگاه تجدیدنظر بیرجند است.

مثال ۲: مرجع موافقت کننده در صورتی که مرجع احاله دهنده، دادگاه عمومی بیرجند و مرجع احاله گیرنده، دادگاه عمومی مشهد باشد، هر یک از شعب دیوانعالی کشور است.

موارد احاله

مواد ۶۳ و ۶۴ ق.آ.د. ک جمعاً سه مورد را به عنوان موارد احاله ذکر می کنند که عبارتند از:

اگر بیشتر متهمین در حوزه قضایی دیگری اقامت داشته باشند، ممکن است پرونده به آن حوزه احاله شود.

از آنجا که احاله استثناء است، باید به نص اکتفا کرد و نمی توان در سایر موارد مشابه مثلاً زمانی که بیشتر شهود یا شکات در حوزه قضایی دیگری اقامت دارند، به احاله توسل جست (در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۹۰ امکان احاله از باب تعدد شهود وجود داشت).^۱

سؤال) پرونده ای که تنها متهم آن ساکن یزد است، در حوزه قضایی تهران مطرح است؛ آیا در این مورد می توان پرونده را به یزد احاله کرد؟

پاسخ) خیر. از آنجا که احاله استثناء است و در بند (الف) م ۶۳ ق.آ.د. ک تعدد متهم شرط است، امکان چنین احاله ای وجود ندارد.

سؤال) حداقل تعدد متهم در بند (الف) م ۶۳ ق.آ.د. ک چند نفر است؟

پاسخ) هدف از احاله سهولت در دادرسی است چون در صورتی که بیشتر متهمین در حوزه قضایی دیگری ساکن باشند، ابلاغ، احضار و ... به راحتی و سهولت انجام نمی پذیرد اما باید اذعان داشت که ابلاغ، احضار و ... دو یا سه متهم ولو در حوزه قضایی دیگر امر مشکلی نیست؛ پس باید تعدد متهم را ناظر به بیش از سه متهم دانست.

اگر محل وقوع جرم از دادگاه صالح (یا دادسرای صالح) دور باشد به نحوی که دادگاه دیگر (یا دادسرای دیگر) به لحاظ نزدیکی به محل وقوع جرم، بهتر بتواند رسیدگی کند، پرونده به دادگاه نزدیکتر به محل وقوع جرم احاله می شود.

این مورد بیشتر در دادگاه کیفری استان که قلمرو قضایی آن استانی است اتفاق می افتد.

مواردی که احاله به معنای خاص محسوب می شوند، همین دو مورد هستند اما در ذیل به یک مورد دیگر که در م ۶۴ ق.آ.د. ک مطرح شده و جریانش با دو مورد قبل متفاوت است، اشاره می شود.

^۱ - بر اساس ماده ۲۰۶ قانون آیین دادرسی کیفری سابق بر خلاف قانون ۱۳۷۸ در صورتی که بیشتر شهود نیز در حوزه محکمه دیگر اقامت داشتن هم امکان احاله وجود داشت. همچنین بر اساس ماده ۲۰۷ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۲۹۰، در صورتی که احاله دعوی کیفری برای صدور حکم از روی بی غرضی یا حفظ نظم یا امنیت عمومی لازم تشخیص شود، نیز احاله ممکن بود. این مطلب در قانون آذک ۱۳۷۸ نیامده. که با توجه به اینکه اصولاً اصل بر بی طرفی قاضی است حذف آن در قانون ۱۳۷۸ اقدام مناسبی محسوب می گردد.

اگر بنا به نظر رئیس قوه قضائیه یا دادستان کل کشور به منظور حفظ نظم و امنیت، احاله پرونده به مرجع قضایی دیگری، ضروری تشخیص داده شود؛ پس از موافقت دیوانعالی کشور، احاله ممکن خواهد بود.

مرجع موافقت کننده در این خصوص، دیوانعالی کشور است.

بر این مورد از موارد احاله پاره‌ای از حقوقدانان ایراد گرفته‌اند و گفته‌اند که این موضوع مخالف اصل استقلال قضات است (مطابق اصل استقلال قضات، پس از ارجاع یک پرونده به قاضی، دیگر امکان استرداد آن پرونده از آن قاضی وجود ندارد) مضافاً اینکه قاضی پرونده بهتر از هر کسی از جمله رئیس قوه قضائیه یا دادستان کل کشور ضرورت احاله یا عدم احاله را تشخیص می‌دهد. با تمام اینها امروزه در قوانین اکثر کشورها حتی کشورهای اروپایی این موضوع پیش‌بینی شده است.

نکته: در هیچ یک از موارد احاله اعم از موارد مذکور در مواد ۶۳ و ۶۴ ق.آ.د.ک، امکان عدول از صلاحیت ذاتی وجود ندارد پس امکان تغییر درجه، نوع و صنف دادگاه با احاله منتفی است.

مثال: امکان احاله پرونده از دادگاه عمومی بیرجند به دادگاه تجدیدنظر بیرجند یا بالعکس وجود ندارد.

نکته: درخواست احاله نباید بجز در موارد ضروری به تشخیص مرجع درخواست کننده احاله، تحقیقات مقدماتی و یا رسیدگی در محکمه را متوقف سازد.

باید در نظر داشت که پس از موافقت با احاله پرونده کیفری و ارسال آن به مرجع احاله شونده، رابطه پرونده مورد نظر با دادگاه و حوزه قضایی احاله دهنده کاملاً قطع می‌شود و سایر مراحل پرونده اعم از صدور حکم غیر قطعی، قطعیت (تجدیدنظر) یافتن حکم و همچنین اجرای حکم با مرجع و حوزه قضایی احاله شونده می‌باشد.^۱

مرجع موافقت کننده با احاله پرونده‌هایی که در صلاحیت دادگاه کیفری استان است (دادگاههای جنایی) دیوان عالی کشور می‌باشد.

احاله را می‌توان به دو نوع اختیاری و اجباری تقسیم کرد. احاله در ماده ۶۲ و ۶۳ قانون آیین دادرسی ۱۳۷۸ و ماده ۱۰ قانون دادرسی نیروهای مسلح اختیاری بوده و احاله در ماده ۶۴ قانون آیین دادرسی ۱۳۷۸ از نوع اجباری مسوب می‌شوند.

در لایحه پیشنهادی آیین دادرسی کیفری مقررات احاله تغییر خاصی نکرده و در مواد ۴۱۸ الی ۴۲۰ مشابه مقررات سابق مطرح گردیده است. در تبصره ماده ۴۲۰ امکان احاله اجباری برای رئیس سازمان قضایی نیروهای مسلح نیز برای اولین بار پیش‌بینی شده است

^۱ - محمدنژاد، پرویز. مقاله احاله در امور کیفری، مجله اصلاح و تربیت ۱۳۸۴ شماره ۴۲ ص ۳۴

نیابت قضایی:

مواد ۵۹، ۶۰ و ۶۱ ق.آ.د.ک به موضوع نیابت قضایی پرداخته‌اند.

اصل بر این است که هر مرجع قضایی تنها در حوزه قضایی خود می‌تواند رسیدگی کند (م ۵۱ ق.آ.د.ک)؛ اما اگر موردی پیش آمد که نیاز به تحقیقات در خارج از حوزه مرجع قضایی داشت، بحث نیابت قضایی مطرح می‌شود که در این صورت به دادگاه خارج از حوزه قضایی نیابت در انجام تحقیقات داده می‌شود.

ارکان نیابت قضایی:

در پروسه نیابت قضایی دو رکن ذیل دخیل‌اند:

مرجع نیابت دهنده (معطی نیابت)

مرجع نیابت گیرنده (مجری نیابت)

مرجع معطی نیابت و مجری نیابت ممکن است دادگاه یا دادسرا باشد و طبیعی است دادسرا به دادسرا و دادگاه به دادگاه نیابت می‌دهد.

مجری نیابت حق مخالفت با آنچه که به او نیابت داده شده را ندارد و ملزم به انجام مورد از نیابت است.

موارد نیابت قضایی:

بر خلاف موارد احاله که جنبه حصری داشتند، موارد نیابت جنبه تمثیلی دارند و اصل بر قابلیت نیابت دادن است و هیچ محدودیتی در خصوص موارد نیابت وجود ندارد یعنی به جزء موارد معین مصرح در قانون، سایر موارد قابل نیابت دادن هستند. مثلاً مطابق قانون نیابت در صدور حکم ممکن نیست اما نیابت در صدور قرارهای تأمینی ممکن است.

سؤال) آیا جلب متهم از طریق نیابت قضایی ممکن است؟

پاسخ) بلی - از آنجا که اصل بر نیابت دادن است و در این مورد خلاف آن در قانون مشاهده نمی‌شود، اعطای نیابت به منظور جلب متهم بلااشکال خواهد بود؛ اما نکته قابل توجه این است که اعطای نیابت به مرجع قضایی صورت می‌گیرد نه مراجع انتظامی. البته در چنین مواردی که نیابت به منظور صدور قرار تأمینی صورت می‌گیرد، لازم است تا اطلاعات مختصری در خصوص متهم از قبیل اتهام وی به مرجع مجری نیابت داده شود تا در مقام تفهیم اتهام به متهم با مشکل مواجه نشود.

مطابق م ۶۰ ق.آ.د. ک در صورتی که اعطای نیابت به منظور صدور قرار تأمینی صورت گیرد، سه فرض متصور است:

معطی نیابت نوع قرار تأمینی را معین کرده باشد.

معطی نیابت تعیین نوع قرار تأمینی را به تشخیص و صلاحدید مجری نیابت گذارده باشد.

مجری نیابت به سکوت بر گزار کرده باشد.

اگر معطی نیابت نوع قرار تأمینی را معین کرده باشد و مجری نیابت تشدید قرار را ضروری تشخیص دهد، خواهد توانست قرار شدیدتر صادر نماید اما در خصوص تخفیف قرار باید گفت که مجری نیابت تنها در صورتی خواهد توانست قرار خفیفتر صادر کند که دلایل صریح و روشنی در اختیار داشته باشد (به استناد قرائن و امارات نمی تواند قرار خفیفتر صادر کند). مثلاً متهم به قتل با ارائه مدارکی همچون بلیط هواپیما، ویزا و... ثابت کند که هنگام وقوع جرم در خارج از کشور بوده است.

اقرار، شهادت و شهادت بر شهادت قابل نیابت دادن هستند اما اگر قاضی بخواهد به استناد این موارد حکم صادر کند، می بایست اقرار، شهادت و یا شهادت بر شهادت توسط خود قاضی صادر کننده رأی استماع شود. به دیگر سخن اقرار، شهادت و یا شهادت بر شهادت مأخوذ از نیابت نمی تواند مستند صدور حکم قرار بگیرد و در این موارد متهم باید احضار شود و اقرار، شهادت و یا شهادت بر شهادت در محل مرجع معطی صورت گیرد.

نکته: در خصوص مورد فوق لازم است که دفعات اقرار نزد یک قاضی صورت گیرد. مثلاً در مورد اقرار به زنا هر چهار بار اقرار نزد قاضی صادر کننده حکم صورت گیرد.

بررسی قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب با اصلاحات بعدی

نکات م ۳ ق.ت.د.ع.ا:

در حوزه قضایی هر شهرستان یک دادرسی عمومی و انقلاب داریم، خواه شهرستان بزرگ باشد (مثل تهران) یا کوچک (مثل نهبندان).

نکات بند (الف) م ۳ ق.ت.د.ع.ا:

این بند وظایف دادرسی عمومی و انقلاب را مشخص می کند که پیش تر ذکر شد.

در بخش ها که دادرسی نداریم، دادرسی علی البدل وظایف دادستان را ایفا می کند.

در رأس دادرسی عمومی و انقلاب، دادستان عمومی و انقلاب قرار دارد.

تکات بند (ب) م ۳ ق. ت. د. ع. ۱:

در فرانسه دادستان ضابط دادگستری است اما در حقوق ایران دادستان ضابط قضایی است و بر ضابطین دادگستری ریاست دارد.

تکات بند (ه) م ۳ ق. ت. د. ع. ۱:

در دادسرا سه نوع قاضی مشغول به کارند:

(۱) دادستان (۲) بازپرس (۳) دادیار

دادیار تحت نظارت کامل دادستان است. اما در خصوص بازپرس باید گفت که اصل بر استقلال بازپرس است یعنی بازپرس مکلف به تبعیت از نظر دادستان نیست و می تواند حتی با دادستان مخالفت کند. اما در دو مورد بازپرس باید از دادستان تبعیت کند (استثنائات اصل استقلال بازپرس) که عبارتند از:

در موارد نقص تحقیق: اگر دادستان تحقیقات بازپرس را ناقص بداند، بازپرس مکلف به رفع نقص خواهد بود حتی اگر نظر مخالف داشته باشد.

در مورد قرار بازداشت موقت: اگر بازپرس قرار بازداشت موقت صادر بکند، این قرار باید به تأیید دادستان برسد؛ اما اگر دادستان مخالفت خود را با این قرار اعلام کرد و قرار تأمینی دیگری را مدنظر داشته باشد، بازپرس مکلف به تبعیت از دادستان خواهد بود (طبیعی است که هر قرار تأمینی دیگری مد نظر دادستان باشد از قرار بازداشت موقت سبکتر خواهد بود و زمانی که مدعی العموم به عنوان صالح ترین

مقام در احقاق حقوق افراد جامعه قرار سبکتر را کافی بداند، نظر بازپرس مبنی بر صدور قرار شدیدتر جایگاهی نخواهد داشت).

تکات بند (و) م ۳ ق. ت. د. ع. ۱:

دادستان مقام تعقیب و بازپرس مقام تحقیق است. اما اختیارات بازپرس در خصوص تحقیقات مقدماتی در امور جنایی، جنحه و خلاقی متفاوت است. در حقوق فرانسه تحقیقات بازپرس در امور جنایی، اجباری است یعنی مقامی جزء بازپرس حق انجام تحقیقات مقدماتی را ندارد و تحقیقات بازپرس در امور جنحه ای اختیاری است یعنی دادستان می تواند تحقیقات مقدماتی در این امور را به دادیاران یا بازپرس ارجاع بدهد و نهایتاً اینکه تحقیقات بازپرس در امور خلاقی جنبه استثنائی دارد یعنی تحقیقات مقدماتی این امور به عهده بازپرس نیست

مگر در موارد خلاف‌هایی که نزدیک به جنایت باشد. با اینکه انتظار می‌رفت قانونگذار ما نیز همینگونه رفتار کند، اما در این بند از م ۳ ق. ت. د. ع. ا، قانونگذار بازپرس را عهده‌دار انجام تحقیقات مقدماتی در کلیه جرائم دانسته است. در حالیکه شایسته بود منحصراً انجام تحقیقات در امور جنایی به عهده بازپرس باشد و تحقیقات مقدماتی در امور جنحه و خلافی به عهده دادستان باشد و وی بتواند در مواردی که اقتضا می‌کند، تحقیقات را بر حسب مورد به دادیاران یا بازپرس محول نماید.

منظور از جرائمی که رسیدگی به آنها در صلاحیت دادگاه کیفری استان است، همان امور جنایی است.

تکات بند (ز) م ۳ ق. ت. د. ع. ا:

کلیه قرارهای صادره از سوی دادیاران باید به تأیید دادستان برسد. اصلاً بین دادستان و دادیاران اختلاف نظر پیش نمی‌آید چون دادیاران حق مخالفت با دادستان را ندارند.

تکات بند (ح) م ۳ ق. ت. د. ع. ا:

به جزء دو مورد فوق‌الذکر که استثنائاً بازپرس مکلف به تبعیت از نظر دادستان است (استثنائات اصل استقلال بازپرس)، در سایر موارد مستقل است و ممکن است در مواردی بین بازپرس و دادستان در خصوص مسئله‌ای اختلاف حادث شود که در این

صورت اصل جرم در صلاحیت هر دادگاهی بود، همان دادگاه مرجع حل اختلاف خواهد بود.

مثال ۱: اگر بازپرس در خصوص متهم به کلاهبرداری، قرار وثیقه صادر کند و دادستان قرار وثیقه را کافی نداند و صدور قرار بازداشت موقت را لازم بداند (قرار مدنظر دادستان شدیدتر است نه سبکتر)؛ در این حالت از آنجا که رسیدگی به جرم کلاهبرداری در صلاحیت دادگاه عمومی است، دادگاه کیفری مرجع حل اختلاف خواهد بود.

مثال ۲: اگر بازپرس در خصوص متهم به یکی از جرائم علیه امنیت، قرار وثیقه صادر کند و دادستان قرار وثیقه را کافی نداند و صدور قرار بازداشت موقت را لازم بداند (قرار مدنظر دادستان شدیدتر است نه سبکتر)؛ در این حالت از آنجا که رسیدگی به جرائم علیه امنیت در صلاحیت دادگاه انقلاب است، دادگاه انقلاب مرجع حل اختلاف خواهد بود.

در بحث صلاحیت، صدور قرار نهایی یا امثالهم نیز ممکن است بین دادستان و بازپرس اختلاف حادث شود.

نکات بند (ط) م ۳ ق. ت. د. ع. ۱:

مقام صادر کننده قرار بازداشت موقت مکلف است در امور جنایی هر چهار ماه و در امور جنحه‌ای هر دو ماه یکبار در تصمیم خود تجدیدنظر نموده و اقدام به فک یا تخفیف قرار نماید و اگر لازم دانست که قرار کماکان باقی باشد آن را با ذکر دلایل موجه و مستدل ابقاء نماید که این ابقاء قرار هم تا ۱۰ روز قابل اعتراض است. نبایستی این روند ابقاء قرار تا بیش از حداقل مجازات قانونی جرم ادامه یابد.

مثال: اگر حداقل مجازات قانونی جرمی شش ماه حبس است، نمی‌توان متهم را بیش از شش ماه بازداشت موقت نمود.

بدیهی است که مدت بازداشت موقت توسط مرجع اجرای احکام از مدت مجازات حبس تعیین شده کسر خواهد شد.

سؤال) اگر بازداشت موقت متهمی به علت عجز از تودیع وثیقه باشد، آیا در چنین بازداشتی هم نیاز است تا هر چهار ماه یا دو ماه بر حسب مورد در خصوص بازداشت موقت تجدیدنظر صورت پذیرد؟

پاسخ) از آنجا که در متن بند (ط) م ۳ ق. ت. د. ع. ۱ از واژه "تأمین" استفاده شده و هیچ تصریحی در خصوص نوع تأمین نداریم، پس چه قرار بازداشت موقت اصالتاً صادر شده

باشد و چه قرار بازداشت موقت به علت عجز متهم از تودیع وثیقه صادر شده باشد، در هر حالت **مرجع صدور قرار وثیقه** مکلف است که در مهلت‌های مقرر در تصمیم خود تجدیدنظر نموده و در مواردی که اقتضاء می‌کند **قرار وثیقه** را ابقا نماید.

همانطور که در مورد صدور قرار بازداشت موقت توسط بازپرس، تأیید دادستان لازم است در مورد فک چنین قرار بازداشت موقتی هم موافقت و تأیید دادستان ضروری است و اگر بین دادستان و بازپرس در چنین موردی اختلاف حادث شود، دادگاه عمومی یا انقلاب بر حسب مورد مرجع حل اختلاف خواهد بود.

نکات بند (ک) م ۳ ق. ت. د. ع. ۱:

قرار نهایی صادره از دادسرا یکی از موارد ذیل خواهد بود:

قرار مجرمیت

قرار منع تعقیب: این قرار در موارد ذیل صادر می‌شود:

(الف) جرم نبودن عمل

(ب) فقد یا عدم کفایت ادله

لازم است که در قرار منع تعقیب، دلیل منع تعقیب ذکر شود چون قرار منع تعقیب به دلیل جرم نبودن عمل، اعتبار احکام را دارد و شامل اعتبار امر مختومه می‌شود یعنی اگر در خصوص متهمی به لحاظ جرم نبودن عمل قرار منع تعقیب صادر شود و قرار قطعی شود، دیگر امکان تجدید محاکمه در خصوص آن متهم به همان اتهام وجود نخواهد داشت. اما در مقابل اگر قرار منع تعقیب به لحاظ فقد یا عدم کفایت ادله صادر شود و حتی قطعی شود و بعداً ادله جدیدی علیه متهم پیدا شود، با موافقت دادستان فقط یکبار دیگر قابل تعقیب خواهد بود (بند (ن) م ۳ ق. ت. د. ع.).

(۳) قرار موقوفی تعقیب: این قرار در موارد ذیل صادر می‌شود:

(الف) فوت متهم:

مثل اینکه علیه راننده مقصری که خود نیز در حادثه رانندگی کشته شده است، طرح دعوای کیفری شود.

(ب) گذشت شکات خصوصی در جرائم قابل گذشت.

(ج) مرور زمان.

(د) عفو متهم:

در اکثر کشورها تنها محکومین عفو می‌شوند اما در نظام حقوقی ما تحت شرایط خاصی امکان عفو متهمین هم وجود دارد.

(ه) عدم اهلیت متهم:

عدم اهلیت ممکن است بر اثر جنون یا صغر سن باشد. در واقع این مورد نباید اصلاً جزء موارد صدور قرار موقوفی تعقیب ذکر می‌شد چون اصولاً تعقیب در خصوص چنین افرادی اصلاً آغاز نمی‌شود تا بخواهد موقوف گردد. به هر ترتیب منشور از جنون به عنوان یکی از موارد موقوفی تعقیب، جنون در حین ارتکاب جرم است.

حدوث جنون ممکن است به یکی از اشکال ذیل باشد:

اگر جنون قبل از ارتکاب جرم حادث شود که تأثیری در مسئولیت مرتکب ندارد.

اگر جنون در حین ارتکاب جرم حادث شود که از علل رافع مسئولیت کیفری است.

اگر جنون در حین محاکمه حادث شود که در اینصورت محاکمه به تعویق می‌افتد.

اگر جنون در حین اجرای مجازات حادث شود که حالت‌های مختلفی متصور است مثلاً در مورد مجرمین محکوم به مجازات حد باید گفت که این افراد مطابق م ۳۷ ق.م.ا به بیمارستان روانی منتقل می‌گردند و مدت اقامتشان در بیمارستان روانی جزء مدت محکومیت آنها محسوب می‌شود.

نکات بند (ل) م ۳ ق.ت.د.ع.ا:

اعتراض به قرار مجرمیت ممکن نیست اما قرار منع تعقیب یا قرار موقوفی تعقیب قطعی نیستند و باید حتماً به شاکی ابلاغ شوند تا وی در صورتی که به قرار معترض باشد، اعتراض خود را ظرف مدت ۱۰ روز تقدیم کند تا دادگاه به آن رسیدگی کند و احیاناً قرار را نقض نماید که این نقض قرارهای منع تعقیب یا موقوفی تعقیب صادره از دادرها توسط دادگاه ممکن است دو دلیل داشته باشد:

نقض به لحاظ نقص قرار: در این صورت مرجع صادر کننده قرار مکلف به رفع نقص از قرار است و همچنین خواهد توانست بعد از رفع نقص از قرار، مجدداً قرار منع تعقیب یا موقوفی تعقیب صادر نماید.

نقض به لحاظ مجرمیت متهم: در این صورت مرجع صادر کننده قرار نقض شده منع تعقیب یا موقوفی تعقیب مکلف است قرار مجرمیت متهم را صادر نماید.

اصل بر این است که آرای قابل اجرا هستند که قطعی شده باشند اما احکام براءت و قرارهای منع تعقیب و موقوفی تعقیب با اینکه قابل اعتراض از ناحیه شاکی هستند، می‌بایست فوراً اجرا شوند و چنانچه متهم زندانی باشد، فوراً آزاد گردد ولو اینکه شاکی معترض این موضوع باشد.

نکات بند (ن) م ۳ ق.ت.د.ع.ا:

تأمین خواسته با اینکه مربوط به امور حقوقی است، اما گاه در قبال ضرر و زیانهای مدعی خصوصی در امور کیفری هم مطرح است با این تفاوت که قرار تأمین خواسته در امور حقوقی به موجب م ۱۲۰ ق.آ.د.م قطعی است اما در امور کیفری قابل اعتراض می‌باشد.

قرار اناطه زمانی صادر می‌شود که در جریان رسیدگی به یک امر کیفری ادعایی مطرح شود که رسیدگی به آن ادعا در صلاحیت دادر یا دادگاه کیفری نباشد. مثل ادعای مالکیت یا ادعای زوجیت. سابق بر این در خصوص قابل اعتراض بودن یا نبودن این قرار اختلاف نظر بود تا اینکه در سال ۱۳۷۹ به موجب یک رأی وحدت رویه این قرار قابل اعتراض شناخته شد و نهایتاً این بند از م ۳ ق.ت.د.ع مجدداً بر قابل اعتراض بودن این قرار صحه گذاشت.

هر چند قرارهای مذکور در این بند از م^۳ق.ت.د.ع قابل اعتراض اند اما اعتراض موجب توقف تحقیقات و مانع اجرای قرار نخواهد بود.

نکات تبصره^۲م^۳ق.ت.د.ع.ا:

همانطور که پیش تر ذکر شد، رسیدگی به جرائم نظامیان به موجب قانون آئین دادرسی کیفری مصوب سال ۱۲۹۰ و قانون آئین دادرسی نیروهای مسلح انجام می پذیرد.

نکات تبصره^۵م^۳ق.ت.د.ع.ا:

دادستان می تواند حتی تأیید قرارها را به دادیاران خود تفویض اختیار نماید.

نکات م^۴ق.ت.د.ع.ا:

مثالهای زیر را می توان به عنوان مصداق عبارت "در صورت ضرورت" در ذیل این ماده ذکر کرد:

مثال ۱: در شهرستانی (مثل نهبندان) که تنها دو شعبه دادگاه عمومی دارد که یکی به امور حقوقی و دیگری به امور کیفری اختصاص یافته، پرونده ای در دادگاه حقوقی مطرح شود که خواهان آن برادر قاضی دادگاه باشد که در اینصورت پرونده جهت رسیدگی به تنها شعبه دیگری شعبه کیفری ارجاع می شود.

مثال ۲: در شهرستانی (مثل نهبندان) که تنها دو شعبه دادگاه عمومی دارد که یکی به امور حقوقی و دیگری به امور کیفری اختصاص یافته، رأی مرجع کیفری در مرجع بالاتر نقض شود و پرونده جهت صدور حکم به شعبه هم عرض ارجاع شود که در این مورد از آنجا که هیچ شعبه دیگری جز شعبه حقوقی باقی نیست، شعب حقوقی به امر کیفری رسیدگی می نماید.

نکات تبصره^۴م^۴ق.ت.د.ع.ا:

موارد مذکور در این تبصره، جنایی محسوب می شوند.
ساختار دادگاه کیفری استان مشابه دادگاه جنایی سابق است. قضات دادگاه کیفری استان، قضات دادگاه تجدیدنظر هستند. دادگاه کیفری استان، دادگاهی جنایی است و با اینکه قضات آن، قضات دادگاه تجدیدنظر استان هستند اما **درجه این دادگاه بدوی است** و احکام آن قابل تجدیدنظر در دیوانعالی کشور است.

سیستم تعدد قاضی بر این دادگاه حاکم است و سه یا پنج قاضی (در مورد جرائم با مجازات حبس ابد و اعدام) همزمان رسیدگی را انجام می‌دهند. در برخی استانهای کم جمعیت کشور مثل خراسان جنوبی، هنوز شعبه‌ای از دادگاه تجدیدنظر استان به دادگاه کیفری استان اختصاص نیافته و مطابق رویه در این مناطق هر چند مدت دادگاه کیفری استان در یکی از شعب دادگاه تجدیدنظر استان تشکیل می‌گردد.

به موجب بند یک ماده ۲ قانون دیوان کیفر کارکنان دولت مصوب سال ۱۳۳۴:

" کلیه جرائم معاونان و مدیران کل وزارتخانه‌ها و معاونان نخست وزیر و مدیران کل نخست وزیری و سازمانها و مؤسسات دولتی و وابسته به دولت و سفرا و رؤسای دانشکده‌ها و دانشگاه‌ها و مؤسسات عالی علمی دیگر که از طرف دولت یا با کمک مستمر دولت اداره

می‌شوند و استانداران و فرمانداران و رؤسای ادارات استانها و شهرستانها و شهرداریها و مراکز شهرستانها و رؤسا و مدیران و اعضای هیأت مدیره و هیأت عامل شرکتها و مؤسسات و سازمانهای دولتی و وابسته به دولت و رؤسا و مدیران سازمانها و مؤسسات مملکتی و رؤسا و مدیران سازمان و مؤسسات مأمور به خدمات عمومی و کفیل و قائم مقام هر یک از مقامات مذکور و رؤسا و مستشاران و دادستان دیوان محاسبات و دارندگان پایه‌های قضایی که به سبب شغل و وظیفه مرتکب شوند، در دیوان کیفر کارکنان دولت رسیدگی خواهد شد. "

به موجب ماده ۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب سال ۱۳۵۸، دیوان کیفر کارکنان دولت منحل شد. در تبصره این ماده مقرر شده بود:

" به جرائمی که رسیدگی به آن در صلاحیت دیوان کیفر کارکنان دولت است، در دادگاه‌های جزایی مراکز استانها رسیدگی خواهد شد به جزء جرائم استانداران، فرمانداران و سایر مقامات مندرج در ماده ۲ قانون دیوان کیفر که در تهران مشغول به خدمت باشند و دارندگان پایه‌های قضایی که در دادرسی و دادگاه جزایی تهران رسیدگی می‌شود. "

(سؤال) تبصره ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب سال ۱۳۸۱ را با بند یک ماده ۲ قانون دیوان کیفر کارکنان دولت مصوب سال ۱۳۳۴ و تبصره ماده ۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب سال ۱۳۵۸ مقایسه نمایید و بررسی کنید که چه قسمت‌هایی نسخ شده و در حال حاضر جرائم هر یک از مقامات مندرج در ماده ۲ قانون دیوان کیفر کارکنان دولت در صلاحیت کدام مرجع است.

پاسخ) به جرائم مقامات مندرج در تبصره ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در دادگاه کیفری استان تهران رسیدگی خواهد شد و الباقی مقامات که در تبصره ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نامی از آنها برده نشده (مثل شهردار) اما در بند یک ماده ۲ قانون دیوان کیفر کارکنان دولت ذکر شده‌اند، در دادگاه‌های جزایی مراکز استانها رسیدگی خواهد شد (دادگاه‌های بدوی جزایی مراکز استانها) چون تبصره ماده ۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی، دیوان کیفر کارکنان دولت را منحل کرد و امروزه مرجعی به نام دیوان کیفر کارکنان دولت نداریم.

نکات مهم حق.ت.د.ع.:

حوزه قضایی دادگاه انقلاب معمولاً استانی است اما در برخی مناطق ممکن است با اینکه استان نیستند دادگاه انقلاب تشکیل شود. به عنوان مثال بیرجند حتی زمانی که استان نشده بود، دادگاه انقلاب داشت.

****** در انتها توصیه می‌گردد مواد ۱۸ و تبصره یک م ۲۰ و م ۲۱ و م ۲۲ این قانون به لحاظ اهمیت موضوع، مورد مطالعه قرار گیرد.

